

تصویر خواجه نصیرطوسی
(کار استاد هنرمند آقای ابوالحسن صدیقی)

انتشارات دانشگاه تهران

۲۹۸

یادبود هفتصدمین سال خواجه نصیر طوسی

فصول

خواجهٔ طوسی

و ترجمهٔ تازی آن از

رکن الدین محمد بن علی گرگانی استرابادی
زنده در ۶۹۷ و ۷۲۸

بکوشش

محمد تقی دانش پژوه

خرداد ماه ۱۳۳۵

چاپخانهٔ دانشگاه

فهرست

دیباچه

خواجهٔ طوسی از کسانیستکه بخوبی توانسته اصول آئین دوازده امامی را بر روی مبانی کلامی استوار ساخته، و شاید بهتر از دیگران آن را با قواعد عقلی سازش داده است. او کتابی بنام تجرید العقائد نگاشته و یکدوره کلام شیعی در آن آورده، و روشی تازه و روشن و پسندیده در آن پیش گرفته است آنرا در بغداد سال ۶٦٠ بر او خوانده‌اند (فهرست مجلس ۲: ۳۸۹ ش ۶۳۰/۷) کوچکتر از این قواعد العقائد او ست که بسیار ساده ولی پرمغز هست از این کوچکتر همین فصول است که مانا از قواعد العقائد گزین گشته است او در این فصول از فیلسوفان و اشعریان جبری خرده گرفته و اندیشهٔ معتزلیان و امامیان را استوار بداشت. کوچکتر از اینها رسالهٔ امامت او است که بروش منطقی از آن کاوش نموده، و مانند گزارش فصل امامت فصول میباشد (ش ٤٦٨١ کتابخانهٔ ملک گ ۳۵ ب - ۳۷ ب) کوچکتر از همهٔ اینها رسالهٔ اعتقادات یا اقل المعتقدات الواجبة او ست که در پایان آن از قواعد العقائد یاد نموده است (فهرست دانشگاه از نگارنده ص ۵۳۱ و ۲۰۱۵)

طوسی در همین فصول گذشته از بسیاری از مسائل در زمینه آفریده شدن عقول از خداوند و مسئلهٔ صدور کثیر از واحد بر فیلسوفان تاخته است همچنانکه در قواعد العقائد و تجرید نیز چنین کرده است مگر اینکه در شرح اشارات (نمط ٦) در همین زمینه از آنان جانبداری نموده و در رسالهٔ عقل (۱) از راه حکم ذهنی و نفس امر بود عقل کلی مجرد را

---

۱ ـ فهرست دانشگاه از نگارنده ص ۳۰۵ ش ۱۰۷۹/۱۰ ص ۲۳ـ۲۵

روشن بداشت؛ و در پاسخی که بسال ٦٦٦ بپرسش شمس‌الاسلام قاضی هرات (مانا قاضی فخرالدین محمدبن عبدالله بیاری) داده‌است (۱) ودر رسالهٔ علل ومعلولات (۲) ازمسئله صدور کثیر از واحد بروش ریاضی کاوش نمود، و رشتهٔ علتها و معلولها را برای فیلسوفان آشکار ساخت

باری طوسی در این فصول درست بروش کلامیان رفته و رشتهٔ آشنائی خویش را بافیلسوفان گسسته‌است، و یکی از شاهکارهای او در آن و در تجرید وقواعد العقاید همان یاری از آئین دوازده امامیان میباشد، که گرچه پیش از او ابواسحق ابراهیم نوبختی دانشمند نیمهٔ نخستین سدهٔ چهارم در الیاقوت (۳) وشیخ مفیدوسیدمرتضی‌وشیخ طوسی‌و کراجکی وابن زهره ودیگران کتابها نوشته واین آئین را مدلل ساخته‌اند، ولی گویا نوشته‌های آنان بروشنی و گزیدگی نگارشهای طوسی نباشد.

طوسی این فصول را چنانکه از دیباچهٔ ترجمهٔ تازی و دیباچهٔ گزارش سیوری بر میآید بنام «الفصول فی الاصول» نامیده ولی در فهرستها همان «فصول» خوانده شده‌است

طوسی از این فصول فارسی نخست همان فصل نخستین را که در توحید است نوشته سپس بدرخواست دوستی، دیگر فصلها را بر آن افزود و ازاندیشهٔ شیعی دوازده امامی کاوش نمود. سه نسخه از آن در کتابخانهٔ آستانه‌طوس (مشهد) ویك نسخه دردانشگاه(٤) ویك نسخه‌در

۱- همین فهرست ص۱۸۷ ش ۱۰۷۹/٤ ص۸-۱۳-سرگذشت طوسی از آقای مدرس رضوی ص ۲٦۲

۲- همانجا ص ۳۰۵ش۱۰۷۹/۱۲ص۲٦-۳۱-مدرس رضوی ص۳۱۸

۳- همان فهرست ص ٥٤۰ ش ۲۸۲/۲

٤- فهرست طوس۱. ٦٥ ش ۲۱٤ و۲۱٥و۲۱٤۰٤ش۹۱٦-فهرست دانشگاه ۳:۲۳۲٥ ش ۱۱۱۹/۷ تاریخ ۱۰٥۰)

کتابخانهٔ ملك (ش ١٥٦٧ بتاریخ ١٠٣٤ بخط نستعلیق باجبر و اختیار فارسی طوسی) هست و در ١٣١٣ باجبر و اختیار بتاریخ ١٣١٤ و آغاز و انجام در ١٣١٣ وجام جهان نما مانا از دشتکی در ٣-١٣١٢ بخط نستعلیق باندازهٔ بغلی بچاپ سنگی رسید (ش ٣٣/٣٤٨ و ٨٧/٢٩٣ مجلس). آقای مدرس رضوی در سرگذشت طوسی (ص ٢٤٩) از این فصول و ترجمه و گزارشهای آن گفتگو نموده است.
این فصول پارسی را گزارشی است که بگواهی فهرست طوس (١: ٥٩ ش ١٩٥ و ١: ٦٥ ش ٢١٤) و نوشتهٔ آقای مدرس رضوی از محمد بن احمد خواجگی شیخ شیرازی شافعی شیعی شده است و در گلکنندهٔ دکن در ٩٥٣ بپایان رسید.

ترجمهٔ تازی فصول از رکن الدین محمد بن علی فارسی گرگانی استرابادی حلی نجفی شاگرد علامهٔ حلی و شارح مبادی او در ٦٩٧ و زندهٔ در ٧٢٨ میباشد که اوصاف الاشراف و جبر و قدر و اساس الاقتباس و اخلاق ناصری و شرح ثمرهٔ بطلمیوس طوسی را هم بتازی در آورد. یك نسخه از آن در طوس و دو نسخه در دانشگاه هست (١)

برفصول تازی چندین گزارش نوشته‌اند، و پیداستکه دانشمندان شیعی در سدهٔ ٨ و ٩ و ١٠ بسیار بدان میپرداخته‌اند. اینك نام و نشان آنها.

١- شرح فصول فخر المحققین پسر علامهٔ حلی که آقای مدرس رضوی در سرگذشت طوسی یاد نموده است (ص ٢٥١)

٢- الانوار الجلالیة للفصول النصیریة از شیخ مقداد بن عبدالله سیوری، حلی (م ٨٢٦/ ج ٢٦) که در ٨ رمضان ٨٠٨ برای سید نقیب امیر ملك جلال

١- فهرست طوس ٤: ١٤٠٣ ش ٩١٧- دریعه ٢: ٤٢٣ و ٤: ١٢٢ — فهرست دانشگاه ٣: ٥٦٣ ش ٢٨٢/٣ تاریخ ١٠٣٦ و ١٠٨٨/٣ تاریخ ١١٩٨- نسخهٔ ش ٢٥٢٠ کتابخانهٔ ملك بارساله‌ای از ابی مختف

الدین ابی المعالی علی بن شرف الدین مرتضی علوی حسینی آوی و فرزندش ابوالفضائل سید نقیب شرف الدین مرتضی علی پرداخت و از نگارشهای نخستین سیوری میباشد(۱)

۳- شرح فصول امیر سید عبدالوهاب متکلم بن طاهر بن علی بن داود حسینی استرابادی که در روز چهارشنبه ۲۳ رجب ۸۳۳ آنرا بپایان رساند (۲)

۴- جامع الاصول فی شرح الفصول از نجم الدین خضر بن شمس الدین محمد بن علی رازی حبلرودی که در کربلا یا نجف در روز آدینهٔ ۲۰ رمضان یا دههٔ نخستین محرم ۸۳۴ آنرا بانجام رسانده است در کشف الحجب سال نگارش آن ۸۶۱ نوشته شده و درست نیست. چه اینکه تاریخ نوشتن نسخهٔ طوس ۱۹ع۸۵۶/۲ و تاریخ نوشتن نسخهٔ ذریعه ۸۵۲ است (۳)

۵- شرح فصول از کمال الدین حسن بن محمد بن حسن بن حسین استرابادی نجفی در توون در نیمهٔ روز دوشنبه ۱۵ ذی حجهٔ ۸۷۰ بدستور سلطان عبدالمطلب موسوی(٤)

٦- تحفة الفحول فی شرح الفصول بتاری که بگواهی فهرست طوس (٤ : ۴۱ش۳۹۲) و نوشتهٔ آقای مدرس رضوی اینهم در گلکندهٔ دکن

۱- ش ۲۸۲/٤و۱۰٤٦/۳۸ و ۱۱۱۵ دانشگاه (ص ۵۳۹ و ۲۱٤۳ ج۳ فهرست)- طوس ۳۳۰٤ ش ۳٦۸تا ۳۷۰- کنتوری ص٦۷- ذریعه۲.٤۲۳

۲- مدرس رضوی-طوس ۱: ۵۹ ش ۱۹۷ - کنتوری۳٤٤

۳ - کنتوری ص ۳٤٤ و ۱۵۱- فهرست طوس ٤٠ ٦٠ ش ٤۲۹ - ذریعه ۵ : ٤۱

٤- مدرس رضوی- نسخهٔ دانشگاه بخط نسخ محمد بن علی بن اسد در پایان جمادی دوم سال ۸۷۵

بسال ۹۵۳ بنگارش درآمده وازمحمدبن احمد خواجکی شیخ شیرازی یاد شده میباشد .

۷ـ منتهی السئول فی شرح الفصول بتازی از شیخ علی بن یوسف بن عبدالجلیل (۱)

۸ـ شرح فصول سلیمان بن احمد آل عبدالجبار بحرانی م ۱۲۲٦ (مدرس رضوی ص۲۵۲)

۹ـ شرح فصول ناصرالدین عبداله بن عمر بن محمدبن علی فارسی بیضاوی (مدرس رضوی ص ۲۵۱)

۱۰ـ در ذریعه (۱۲۲۰٤) ازمعراج الاصول فی شرح الفصول یاد شده وشاید جز گزارشهای یاد شده باشد

۱۱ـ ایضاح الاصول فی شرح الفصول ازعلاءالدین ملك علی تونی ازدانشمندان زمان شاه سلیمان وزندهٔ در ۱۰۹۸ (۲) بنام حسینعلی علیخان پسر شیخ علیخان زنگنهٔ اعتماد الدوله صدراعظم روزگار صفوی که گزارشی است بفارسی برفصول تازی ودیباچهٔ آن راهم ندارد واودردیباچه مینویسد که این تازی ازطوسی میباشد (نسخهٔ آقای نفیسی بخط نستعلیق ومتن زیرخط سرخ وباعنوانها ونشانه‌های شگرف ودر جدول زرولاجورد که درآغازوانجام افتادگی دارد)

۱ـ فهرست طوس ٤ ۲٦ ش ۱۰٤۰ـ کنتوری ۳٤٤ و ٥٦۱

۲ـ این تونی نگارندهٔ آیات الاحکام فارسی است که درآن آیه‌های هریك ازعنوانهای فقهی رابرشمرده است وباید ازتفسیرشاهی ابوالفتح شریفی م ۹۸٦ نگارش پیش از ۹۷٤ بدستورشاه طهماسب یا میرابوالفتح محمدتاج سعیدی م ۹۵۰ گرفته باشد .

بنگرید به :ذریعه۱ :٤٤و٤: ۲۷۷ ـفهرست طوس۱ ۱۸۰و۲: ٦۸ ش ۲۲۰ـفهرست سپهسالار۱ :۱۲۹ ـفهرست آقای منزوی۱ : ٦۰ـ ستوری ص۱۳ و ۱۱۹۷ فهرست بهارهند ص۱۱۰ ش۱٤۵ تاریخ ۱۰۸۸

دراین چاپ کنونی برای متن فارسی از نسخهٔ دانشگاه و نسخهٔ ملك و چاپ ایران و برای ترجمهٔ تازی از دو نسخهٔ دانشگاه و یك نسخهٔ ملك وشرح سیوری و کمال الدین استرابادی بهره برده شده است؛ و چون نسخه‌ها بی غلط نبود ناگزیر آنچه درست پنداشته شده در متن گذارده شده و نسخه بدلها چندان دراینجا نیامده؛ مگر پاره‌ای از آنها که میانهٔ دو کمانه گذارده شده است. امید که خوانندگانرا سودمند آید.

محمدتقی دانش پژوه

بسم‌الله الرحمن الرحیم

[و به نستعین

الحمد لله رب العالمین

والصلوة والسلام علی محمد

و آله الطیبین الطاهرین]

I

[فصل نخستین: توحید]

۱ـ اصل: هر که از چیزی آگاهی یابد، لامحاله، از هستی آن چیز آگاه‌شده باشد. چه بضرورت داند که هر آنچه یابند باشد؛ و آنچه نبود نتوان یافت پس هستی که آنرا وجود خوانند؛ دانسته باشد. چون آن هستی جزء است، از این هستی که یافت؛ و هر که کل داند، از پیش جزء دانسته باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد حمد الله الواجب وجوده ، الفائض على ساير القوابل جوده ، والمتفاوت بحسب القوابل (القبول) طله وجوده ؛ الذى منه بدء الخلق واليه عوده والصلوة على النبى الذى هو بحر العلم وطوده ، محمد وآله ، ما نمى مدة شجر واورق عوده فان علم الكلام ؛ و ان كثرت اسراره ، و بعدت اغواره ، و تشعبت مسائله ، و تصعبت دلائله ؛ الا ان زبدته التى لابد منها ، و لم يجز لكل مكلف ، العدول عنها ، قد ضمنها المولى المعظم ، والامام الاعظم ، افضل المحققين ، وسيد العلماء المتأخرين ، نصير الملة والحق والدين ، محمد بن محمد بن الحسن الطوسى ، اعلى الله مكانه ؛ ووسع (اوسع) له جنانه ؛ فى وريقات قليلة ، والفاظ يسيرة . غير طويلة وسماها « الفصول فى الاصول » الا انها لكونها فارسية ، لم يعرفها العربى ، وعافها مع فصاحتها الطالب العجمى ؛ فلذلك غاب شمسها فى اكثر الآفاق ، ولم يطلع بدرها فى العراق . فرأيت عند ذلك ، ان اجردها عن ثياب الفاظها ، واحليها بكسوة الكلمات العربية ليعلم طلبة العلم نفعها ، و يعظم عند العجم وقعها . يسر الله ذلك بمنه وحوله ! ونفع بها الطالبين بفضله وطوله ! وهى موضوعة على اربعة فصول .

I

الفصل الاول : فى التوحيد

١ ـ اصل : كل من ادرك شيئاً ، لابد ان يدرك وجوده ؛ لانه يعلم ضرورة (بالضرورة) ان كل مدرك موجود ، وماليس بموجود هو ليس بمدرك : واذا (فاذا) كان وجوده ضروريا ، كان مطلق الوجود ايضاً ، ضرورياً ، لانه جزوه ؛ وضرورية المركب يستلزم ضرورية جزئيه ، فلا يحتاج الوجود ح الى

وچون این معنی مقررست ، روشن باشد که یابنده ، پیش‌از همهٔ یافتها ، معنی وجود یابد ؛ ودانده، پیش‌ازهمهٔ دانستها ، حقیقت وجود، داند . و هر که‌خواهد که‌شرح‌این‌معنی‌دهد ؛ یابچیزدیگر تعریف کند؛ محتاج بود بدانچه‌بوجوددانند، یاباوجوددانند؛ واین‌جنس‌تعریف‌رازیرکان‌نپسندند.

۲ـ تقسیم : هر که اندك تفکر کند ، بداند که موجود یا هستی او ازغیر او بود یا نبود ؛ و اهل نظر اول را ممکن خوانند ، و دوم را واجب ؛ پس‌موجود یاممکن بود یاواجب . امام‌ممکن‌را ، چون وجود او ازغیرفرض کردیم ؛ بی‌اعتبارغیرموجودنتواندبود ؛ وچون موجودنبود ، موجدغیرخویش ، هم‌نتواندبود . چه ایجادناموجود ، درعقل محالست . پس ممکن ، بی‌اعتبار غیر ، نه‌موجود باشد ؛ و نه غیر او را از ووجود تواند بود .

۳ـ اصل : هر که‌حقیقت واحب وممکن ، چنانکه گفتیم‌دانست ؛ بی‌زیادهٔ کلفتی داند ، که اگرواجبی‌نبود ؛ هیچ موجود نبود؛ که موجود بغیر یعنی‌ممکن‌را، نه ازخویش، ونه ازغیر، پیش‌ازوجودآن غیر، وجود نتواند بود . ازجهت‌آنکه همه ، ممکن باشند . پس غیرممکن ، موجود می‌باید ؛ که تاآن ممکن ، موجود تواندبود . وغیرممکن ، واجب بود . یعنی‌همچنانکه موجودات بسیار، می‌بیند ومی‌یابد ؛ بیقین‌داند ، که‌بعضی ازآن واجبست .

۴ـ هدایة : وهرچه واجب بود ؛ چون وجود او بی‌اعتبار غیر ، واجبست ؛ فرض عدمش ، نتوان کرد . پس همیشه بوده باشد ؛ و همیشه باشد . پس واجب را باین اعتبار ، هم باقی ، و هم ازلی ، و هم ابدی ، وهم سرمدی ، توان خواند . وباعتبارآنکه ، سبب وجودموجوداتست ؛ صانع وخالق وباری توان گفت .

۵ـ اصل : و بعدازین ، چون تامل کند داند ؛ که هرچه در وی

تعريف. ومن عرفه عرفه بمايعلم بالوجود، اومع الوجود؛ وذلك لا يستحسنه الاذكياء.

۲ـ **تقسيم :** وجود كل شئى ، اماان يكون من غيره ، اولم يكن ؛ والاول ممكن الوجود ، والثانى واجب الوجود . والموجودات باسرها ، منحصرة فيهما . والممكن اذا كان وجوده من غيره ؛ فاذالم يعتبر ذلك الغير لم يكن له وجود؛ واذالم يكن له وجود؛لم يكن لغيره عنه وجود؛ لاستحاله كون المعدوم موجودا .

۳ـ **اصل :** كل من عرف حقيقة الواجب والممكن ، كماقلنا؛ عرف بادنى فكر : انه لو لم يكن فى الوجود واجب الوجود ؛ لم يكن لشئى من الممكنات وجوداصلا. لان الموجودات حينئذ تكون ممكنة ؛ والممكن ليس له من نفسه وجود، ولالغيره عنه وجود؛ فلابد من وجود واجب الوجود، ليحصل وجود الممكنات منه .

۴ـ **هدايه :** الواجب الوجود ، اذالم يكن وجوده من غيره ؛كان واجبا، من غير اعتبار ذلك الغير ؛ فلايمكن فرض عدمه ؛ وبهذا الاعتبار ، يقال له الباقى والازلى والابدى والسرمدى ؛ وباعتبار ان وجود ما عداه منه ، يقال له الصانع والخالق والبارى .

۵ـ **اصل :** ثم انه ، اذاتفكر؛ علم ان كل مافيه كثرة ، ولو بالفرض ،

کثرتی باشد ، بوجهی از وجوه فرضی یاوقوعی؛ محتاج بود بغیرخویش ، در وجود . چه هیچ کثرت ، بی آحاد نتواند بود و هرچه در وی کثرت بود ؛ مرکب باشد (بود) . وهرچه مرکب بود، قابل قسمت بود ؛ بدین سبب هم ممکن باشد ؛ وهیچ واجب ممکن نیست . پس واجب بود ؛ که کثیر نبود ؛ بلکه واحد بود . وچون نشاید که ازهیچ وجه مرکب بود ، ویا قابل قسمت بود ؛ پس از جملهٔ جهات و بجملهٔ اعتبارات ، واحد بود .

٦ ـ اصل : حقیقت واجب ، یك امر ثبوتیست ؛ از آنکه مدلول یك دلیلست ؛ و آن امتناع عدمست . پس اگردر زیادت از یك ذات آن ، (این،دو) حقیقت فرض کرده شود؛هرآینه‌در هریك،بیرون‌از حقیقت،چیزی دیگر بود ، که موجب تغایر باشد . و بدین تقدیر ، هریك مرکب وممکن باشد پس این حقیقت ، جز یك ذات بی‌همتا را نیست .

۷ـ هدایة : معلوم است : که هیچ متحیز ، حیز ، نتواند بود ، وحیز ، غیراوست . وهیچ عرض ، بی‌محل ، نتواند بود ؛ ومحل غیراوست . پس‌واجب ، نه متحیز بود ؛ ونه‌عرض . وچون‌هرچه‌قابل‌اشارهٔ حسی‌است ، یکیست ازین دو ؛ پس واجب ، بهیچوجه ، قابل اشارهٔ حسی نباشد .

۸ـ تبصرة : معقول‌از حلول، بودن‌موجودیست،درمحل‌قائم بدو. و چون‌واجب،قائم‌بذات خویشست، حلول‌بروی محال بود. وچون‌متحیز نیست، محل‌اعراض، نتواند بود . چه هرمتحیزی که‌بود، عرض‌دروی حلول کند.

۹ـ تبصرة : مفهوم از اتحاد ، یکی شدن دو است . و این معنی ، درعقل محالست . پس اتحاد ، برباری ، سبحانه وتعالی ، محال بود .

۱۰ـ تبصرة : لذت و الم ، تابع مزاجند . و مزاج عرض است وچون ذات او ، سبحانه و تعالی ، نمیشاید : که محل عرض ، بود ؛ لذت والم ، بروی محال بود .

۱۱ـ تبصرة : ضدان ، دوعرض‌باشند ؛ که‌برسبیل‌تعاقب ، درمحلی

كان وجوده محتاجاً الى الغير، لانه محتاج الى احاده ، واحاده غيره ، وكل ما فيه كثرة ، او قبول قسمة ، ممكن ؛ وينعكس الى قولنا : كل ما ليس بممكن، فهو ليس بمتكثر ؛ فالواجب واحد من جميع الجهات والاعتبارات

٦ـ اصل : حقيقة الواجب ، امر واحد ثبوتى ، لانه مدلول دليل واحد ، وهو امتناع العدم . فلو فرض منه اكثر من ذات واحدة ، لاشتركا فى حقيقة الواجب ، وامتازا بامر آخر ، فيلزم تركيب كل واحد منهما ، مما به الاشتراك، ومما به الامتياز، وكل مركب ممكن؛ لما عرفت؛ فلا يكونان واجبين ؛ هذا خلف . حينئذ لا يوجد من حقيقة الواجب الاذات واحدة .

٧ـ تبصرة : كل متحيز، مفتقر الى حيزه ؛ وكل عرض ، مفتقر الى محله والحيز والمحل غيرهما . فلا يكون الواجب ، متحيزاً ولا عرضا . وكل مايشار اليه بالحس ، فهو اما متحيزا و عرض ؛ فلا يكون الواجب ، بمشار اليه بالحس .

٨ـ تبصرة : المعقول من الحلول ، كون موجود فى محل قائم به . والواجب ، حيث يقوم بذاته ، استحال عليه الحلول . والمحل متحيز ، يحل فيه الاعراض. والواجب ، حيث انه ليس بمتحيز ، استحال حلول الاعراض فيه.

٩ـ تبصرة : المفهوم من الاتحاد ، صيرورة شيئين شيئاً (الاثنين) واحدا ؛ و هو محال عقلا ؛ فلا يتحد الواجب بشىء

١٠ ـ تبصرة : الالم واللذة ، تابعان للمزاج ؛ والمزاج عرض . وحيث ان الواجب ، ليس محلا للاعراض ؛ استحال عليه الالم واللذة .

١١ـ تبصرة : الضد عرض ، يعاقبه عرض آخر فى محله ، وينافيه ؛

حلول کنند ، وذات هریك ، اقتضای منافات دیگری کند . وچون ، باری سبحانه ، عرض نیست ؛ اورا ، ضد نبود . وچون حقیقت اومخالف دیگر حقایقست ؛ چه او واجبست ، ودیگرحقایق ممکن ؛ اورا ند نبود .

۱۲ـ اصل : هرچه‌ممکن بود؛چون‌وجود اوازغیرهست؛ لامحاله، درحال‌ایجاد،موجودنبود؛ چه‌ایجادموجودمحال بود وهرچه موجودنبود، معدوم بود . پس‌هرچه ممکن‌بود؛ نخست‌معدوم بوده‌باشد؛ آنکه‌موجود شده . و این وجود ، راحدوث گویند ؛ وچنین‌موجود را ، محدث . پس ظاهر شد : که هرچه جز یك ذات واجبست ، محدث بود . و استحالهٔ حوادث ، لاالی اول ؛ چنانکه فلاسفه گویند ؛ چون امکان موضوعش ، که مقتضی حدوثست ، معلومست ؛ بزیادتی بیان ، محتاج نیست .

۱۳ـ مقدمة : هرذات ، که اثری ازوی صادرشود ؛ یا صدور آن اثر، تابع داعی وی بود ؛ این معنی بشرط تحقق قدرت‌بود برصادرشدن و ناشدن ؛ یا نبود ، بلکه حقیقت ذاتش ، اقتضای آن وجود ، کند . و متکلمان اول‌را قادر، خوانند ؛ ودوم‌راموجب. و هرآینه، فعل‌قادر، مسبوق‌بودبعدم چه‌داعی، جز بمعدوم، دعوت نتواند کرد. وفعل‌موجب ، مقارن‌ذات او باشد. که‌اگرمتأخرشود؛ تخصیص ببعضی‌اوقات دون‌بعضی ، محتاج‌مخصص‌بود. وبرفرض‌درمخصص، موجب، مؤثرتام‌نباشد؛ و مؤثر تام فرض‌کردیم. وباوجود مؤثری‌مخصص، که‌مؤثرتام‌باشد ،تأخرنبود .

۱۴ـ نتیجة : واجب ، که‌مؤثراست‌درممکنات ، قادریست که‌اگر موجب بودی ؛ قدم بعضی ممکنات ، بلکه جملهٔ ممکنات ، لازم‌آمدی ؛ واین باطل شده است .

۱۵ـ الزام : فلاسفه گویند : که واجب ، موجب است ؛ و هرچه موجب بود ، چون حقیقت اواقتضای فعل کند ؛ مادام که حقیقت او باقی باشد ، اثر باقی بود . پس ایشانرا لازم آید ، که اگر جزئی درعالم ،

و الندهو المشارك فی الحقیقة. و قدثبت ان الواجب، لیس بعرض، ولا یشارکه غیره فی حقیقته (فی الحقیقة غیر) فلاضد له و لاند.

۱۲ـ اصل : قد ثبت ان وجود الممکن، من غیره. فحال ایجاده، لایکون موجودا؛ لاستحاله ایجاد الموجود؛ فیکون معدوما. فوجود الممکن، مسبوق بعدمه وهذا الوجود، یسمی حدوثا، والموجود به محدثاً فکلماسوی الواجب، من الموجودات، محدث. واستحاله حوادث، لاالی اول، کمایقول الفلسفی، لایحتاج الی بیان طائل، بعد ثبوت امکانها المقتضی لحدوثها.

۱۳ـ مقدمة : کل مؤثر، امان یکون اثره تابعاًللقدرة والداعی، اولایکون، بل یکون اثره، مقتضی ذاته. والاول یسمی قادرا؛ والثانی موجبا. واثر القادر مسبوق بالعدم؛ لان الداعی، لایدعوالا الی معدوم؛ واثر الموجب یقارنه فی الزمان. اذلو تأخر عنه، لکان وجوده فی زمان دون آخر. فان لم یتوقف علی امر غیر مافرض مؤثراً تاما، کان ترجیحاً من غیرمرجح؛ وان توقف، لم یکن المؤثر تاما، وقدفرض تاماهذاخلف.

۱۴ـ نتیجة : الواجب، المؤثر فی الممکنات، قادر، اذلو کان موجبا، کانت الممکنات قدیمة؛ لماعرفت. واللازم باطل، لماتقدم، فالملزوم مثله.

۱۵ـ الزام : الواجب، عندالفلاسفة، موجب لذاته. وکل موجب لذاته لاینفك اثره عنه. فیلزمهم: انه اذاعدم شیء من العالم؛ ان یعدم الواجب؛ لان عدم ذلك الشیء، اما لعدم شرطه، اوالعدم جزء علته. والکلام فی

یا عدم شود ؛ ذات واجب ، یا عدم شود چه سبب این عدم ، عدم شرطی یاجزئی از علت او باشد. وعدم آن بعدم شرط یا جزء دیگر باشد ازعلت آن و چون هرچه موجودست ، مفتقرست درسلسلهٔ حاجت بواجب ؛ پس این عدم باعدم واجب کشد وایشان راازین الزام، بحمدالله، مفری نیست.

۱۶ـ نقض مذهب فلاسفه، آنست که از یك حقیقت، جز یك اثر، صادر نتواند شد وهرشبهه ، که بدین دعوی گفته‌اند ، درغایت رکاکتست ، و نیز ایشا را لازم آید ؛ که هردوموجود ، که در عالم فرض کنی ، یکی علت دیگری بود ، بواسطه ویا بی‌واسطه. گویند : ازذات باری، تعالی، یك عقل، صادر شود ، وازآن عقل ، چهار چیز عقلی دیگر، ونفس فلکی مرکب ازهیولی وصورت ، ازجهة کثرتی که درعقلست : چون امکان ، وتعقل واجب ، وتعقل خویش ، واین کثرت ، درواجب نیست. گوئیم این کثرت ، یا موجودند یانیستند اگرموجودند ، ومستند باشند بواجب ؛ پس کثرت ، ازوی صادرشده باشد. واگرمستند نباشند بواجب ، واجب از یکی بیشتر بود واگر نیستند ، تأثیرایشان معقول نبود.

۱۷ ـ اصل : معلوم شد : که فعل باری ، سبحانه (تعالی) ، تابع داعی ویست وچون فعلش ، تابع داعی باشد ، هراینه ، عالم بود ازآنکه داعی شعورست بایجادیا ترك. پس باری ، سبحانه وتعالی ، عالم بود و چون تخصیص تعلق علم وقدرت او ببعض ممکنات ، دون بعضی ، بی مخصص محال است ؛ پس هرچه ممکن باشد ؛ او ، سبحانه ، برآن قادر. و بدان عالم بود.

۱۸ـ نقض وجواب شبهة : فلاسفه گویند علم، حصول صورتیست مساوی معلوم ، درعالم وگویند علم بعلت ، موجب علم بود بمعلول. وگویند: علت ممکنات، واجب الوجودست ؛ واوبذات خویش، عالمست

عدمهما، كالكلام فيه؛ حتى ينتهى الى الواجب. لان الموجودات، باسرها، تنتهى فى سلسلة الحاجة، الى الواجب. فيلزم انتهاء عدم الشىء المفروض، الى الواجب وليس لهم، بحمد الله عن هذا الالزام، مفر.

١٦ ـ نقض : قالت الفلاسفة الواحد لا يصدر عنه الا واحد. وكل شبهة لهم، على هذه الدعوى فى غاية الركاكة. وكذلك قالوا: لا يصدر عن البارى، تعالى، بلا واسطة، الا عقل واحد. والعقل فيه كثرة: هو (هى) الوجوب، والامكان، وتعقل الواجب، وتعقل ذاته؛ ولذلك صدر عنه عقل آخر، ونفس، وفلك مركب من الهيولى والصورة. ويلزمهم ان اى موجودين، فرضنا فى العالم، كان احدهما، علة للآخر بواسطة او بغيرها وايضا ان التكثرات التى فى العقل الاول، ان كانت موجودة صادرة عن البارى، تعالى، لزم صدورها عن الواحد؛ وان صدرت عن غيره، لزم تعدد الواجب، وان لم تكن موجودة، لم يكن تاثيرها فى الموجودات معقولا.

١٧ ـ اصل : قد ثبت: ان فعل البارى، سبحانه، و تعالى، تبع لداعيه، وكل من كان كذلك، كان عالما لان الداعى، هو الشعور بمصلحة الايجاد او الترك ويجب ان يكون عالما بكل الممكنات، **قادرا على كلها لان تعلق** علمه، تعالى، وقدرته ببعض الاشياء دون بعض، تخصيص من غير مخصص.

١٨ ـ نقض وجواب شبهة: قالت الفلاسفة: البارى، تعالى، لا يعلم الجزئى الزمانى؛ والا لزم كونه، تعالى، محلا للحوادث. لان العلم، هو حصول صورة مساوية للمعلوم فى العالم. فلو فرض علمه بالجزئى الزمانى

پس بجملهٔ ممکنات ، عالم بود و گویند : نشاید که واجب ، محل حوادث بود پس گویند: اگر بجزئیات زمانی ، بروجهی که متغیر میشود ، عالم بود ؛ واز تغیر آن صورت ، که در ذات او باشد ، اگر متبدل شود ، پس ذات او، محل حوادث ، بود؛ والا آنچه علم ، فرض کردیم ، جهل مرکب باشد. پس واجب ، بجزئیات زمانی ، بروجه زمانی ، عالم نبود. وعجب! که باهمه دعوی زیرکی ، از مناقضت این قضیه ، باآنچه گذشت ، غافل مانده‌اند. پس ایشان مخیرند: میان آنکه جزئیات را ، علتی ، اثبات کنند که درسلسلهٔ حاجت، اورا احاجت بعلت اول نباشد ؛ یا علم بعلت، موجب علم بمعلول ، ننهند؛یا معترف شوند ، بآنکه اثبات عالمی، نتوانند کرد؛ یاعلم را ، حصول صورت مساوی معلوم درعالم ، ندانند ، یاذات اورا ، محل حوادث ، روادارند. جواب این شبهه . آنست که علم او، سبحانه‌و تعالی ، بلکه جملگی صفات اوعین ذات اوست. چون معلوم شده است : که ازجملهٔ جهات ، و بجملهٔ اعتبارات، واجب‌واحداست،وقابل تعدد نیست؛ وبضرورت معلوم شده‌است . که هر که بمتغیری عالم ، بود؛ از تغیر معلوم تبدل ذات او لازم نباید . پس ازتغییر وتبدل معلومات ، هیچ تغیر ، بعلم مقدس اورا نیابد.

۱۹- فائدة : درعرف متکلمان ، حی ، هرموجودی بود که‌قادرو عالم ، تواند بود . وچون باری ، سبحانه و تعالی ، قادروعالمست ؛ پس واجب بود که حی بود .

۲۰- فائدة : علم باری ، سبحانه وتعالی ، بمصلحت ایجاد یا ترك که سبب فاعلی اوست ، ارادت او باشد و علمش بمدرکات ، بر آن وجه که ماخوذ ومدرک کند ، ادراك او. وعلمش بمسموعات ، ومبصرات ، سمع وبصراو.واو،سبحانه ،بدین معنی ، مرید ومدرك وسمیع وبصیر باشد.

۲۱- اصل : چون معلوم شد : که هرچه درجهت باشد ، محدث

علی وجه یتغیر، ثم تغیر، فان بقیت الصورة کما کانت، کان جهلا، والا کانت ذاته محلا الصورة المتغیرة بحسب تغیر الجزئیات. و هذا الکلام، یناقض قولهم: العلم بالعلة، یوجب العلم بالمعلول، وان ذات الباری، تعالی، علة لجمیع الممکنات، وانه، تعالی، یعلم ذاته. و العجب، انهم مع دعواهم، الذکاء، کیف غفلوا عن هذا التناقض. فهم بین امور خمسة: اما ان یثبتوا للجزئیات الزمانیه، علة لاینتهی فی السلسلة الی العلة الاولی؛ اولم یجعلوا العلم بالعلة، موجبا للعلم بالمعلول؛ او یعترفوا بالعجز عن اثبات عالمتیه، تعالی، اولم یجعلوا العلم، حصول صورة مساویة للمعلوم فی العالم؛ او یجوزوا کونه، تعالی، محلا للحوادث والجواب عن الشبهه، انه انما یلزم ماذکروه، علی تقدیر کون علمه، تعالی، زائداً علی ذاته، واما اذا کان عین ذاته، و یتغیر بحسب تغایر (و یتغایر بتغایر) الاعتبار فلایلزم تغیر علمه، تعالی، لانا نعلم بالضرورة (ضرورة) ان من علم، متغیراً، لم یلزم من تغیره (تغیر علمه) تغیر ذاته

١٩ـ فائدة: الحی، عند المتکلمین، هو موجود لایستحیل ان یقدر و یعلم. والباری، تعالی، قد ثبت انه قادر عالم، فوجب ان یکون حیا.

٢٠ـ فائدة: علمه، تعالی، بان فی الایجاد والترک مصلحة، یسمی ارادة و کراهة؛ وعلمه بالمدرکات، یسمی ادراکا؛ وعلمه بالمسموعات و المبصرات یسمی سمعا و بصرا؛ وهو، تعالی، باعتبارها یسمی مریدا و کارها و مدرکا وسمیعا و بصیرا.

٢١ـ اصل: کل ما فی الجهة حدث، و الواجب لیس بمحدث؛

بود ؛ و واجب ، محال است که در جهت بود ؛ پس محال بود ، که او را بآلت جسمانی ، ادراك توان کرد. زیرا که بآلت جسمانی ، چیزی توان یافت که ، که قابل اشارهٔ حسی بود، بذات یابعرض واز ینجا ، معلوم‌شد که دیدن او ؛ چنانکه محسوسات را ، ببینند ، محال باشد چه دیدن ، بی مقابله ، معقول نیست ، ومقابله ، جز درمیان دو چیز ، که هردو در جهت باشند ، نتواند بود. پس آنچه عبارت کرده‌اند از دیداراو، سبحانه کشف وظهور تام‌است

۲۲ـ هدایة : چون باری ، سبحانه ، قادرست ، بر کل ممکنات ، قادر باشد : که ایجاد حروف منظومه‌واصوات کند ، درجسمی ازاجسام غیر حی، وذات اورا، بدین‌اعتبار، متکلم خوانند وچون کلام ، مرکب ازحروف واصوات بود ، عرض لایبقی باشد، فضلاعن‌القدم. اگر گویند: کلام حقیقی ، میخواهیم ، که این حروف واصوات ، ازو صادرمیشود، وبرین معنی ، قدیم بود ؛ ما که بیان کردیم ، که قدیم ، آن حقیقت‌ذات اوست ، که بیرون آن ، هیچ قدم دیگر نیست ، اگر در معنی مساعدت کنند ، ودر لفظ مضایقه نیست .

۲۳ـ لطیفة : معلوم شد که باری ، سبحانه ، یك ذات پاکست ؛ واز هیچ جهت ، تعدد وتکثررا ، مجال تعرض کبریای‌او نیست. پس نامی، که برذات پاکش اطلاق کرده بی‌اعتبار غیرلفظالله است ودیگر نامهای بزرگوار ، یا بحسب اعتبار اضافت او باغیری باشد ، چون قادر و عالم و خالق و کریم ؛ ویا بحسب سلب غیرازوی ، چون واحد و فرد وغنی و قدیم ، یابحسب ترکب اضافت وسلب ، چون حی وعزیزوواسع ورحیم پس بنابرین قضیه ، هر لفظی که‌لایق جلال‌و کمال اوباشد، بروی‌اطلاق توان کرد ، الاآنست که ادب نیست ، که هر نام که‌اجازت، از آنحضرت صادرنشده باشد، برروی‌اطلاق کنند ازآنکه ممکن بود ، که بروجهی

فلایکون فی جهة . واذالم یکن فی جهة ؛ لم یکن ادراکه بآلة جسمانیة . لانه لایدرك بها ، الا ما کان فی جهة ، فانلاالاشارة الحسیة و یعلم من ذلك ، انه لایری بحاسة البصر ؛ لان الرؤیة لایعقل الامع المقابلة ؛ و هولایصح ، الافی شیئین حاصلین فی الجهة و کل ما ورد مما ظاهره الرؤیة ، ارید به الکشف التام

٢٢ـ هدایة (فائدة) الباری، تعالی، قادر علی کل مقدور ؛ فیکون قادراعلی ایجاد حروف ، واصوات منظومة، فی جسم جامد ؛ وهو کلامه، تعالی ، وهو باعتبار خلقه ایاه ، متکلم و یعلم من ترکیبه من الحروف و الاصوات ، کونه غیر قدیم ، لانه عرض لایبقی ، فکیف یکون قدیما . فان قیل : ان المراد من الکلام، صفة تصدر عنها هذه الحروف والاصوات وهی قدیمة ، لانها صفة الله ، تعالی ، قلنا : اناقد بینا ان مصدرها ، لیس الاذاته ؛ و انه لاقدیم سواه ؛ فان ساعد و ناوی هذا المعنی ، فلامنازعة ، الافی اللفظ .

٢٣ـ لطیفة : وقدثبت . انه ، تعالی ، ذات واحدة مقدسة ، وانه لامجال للتعدد والکثرة ، فی رداء کبریائه فالاسم الذی یطلق علیه ، من غیراعتبارغیره ، لیس الالفظة « الله » ، تعالی ، و اما ماعداه ، فامان یطلق علیه باعتبار اضافته الی الغیر . کالقادر والعالم والباری و الخالق والکریم ، او باعتبارسلب الغیرعنه ، کالواحد والفرد والغنی والقدیم ، او باعتبار الاضافة والسلب معا، کالحی والعزیزوالواسع والرحیم و کل (فکل) اسم یلیق بجلاله و یناسب کماله ممالم یرد به اذن شرعی، جاز اطلاقه علیه ، الاانه لیس من الادب ، لجواز ان لایناسبه من وجه آخر؛ کیف ولولاغایة عنایته، و نهایة رافته ، فی الهام الانبیاء والمقربین، اسمائه، لماجسر(جرأ)

دیگر لایق ومناسب نیفتد چه ظاهر حال، خودچنان اقتضا میکند؛ که اگر رأفت وعنایت بی نهایت، بآن انبیاومقربانرا الهام ندادی؛ هیچ گوینده را یارای باجرای لفظی، بازاء حقیقت او نبودی. چون ازهیچ وجه، اسم مطابق مسمی، نمیتواند بود.

۳۴ـ ختم و ارشاد : این قدر درمعرفت ذات وصفات باری، سبحانه وتعالی؛ که رکن اعظم، وقاعدهٔ بزرگتر اصول دین است؛ بلکه خود، اصل دین اینست؛ کفایت باشد؛ تا هر که بر آن، واقف شود، از حد تقلید، فراتر آید. چه بعقل، بیش ازین، شناخته نشود و در علم کلام، فراترشدن ازین مقام، میسر نگردد. اما بباید دانست که معرفت آنکه حقیقت ذات پاك اوست، مقدور بشر نیست؛ ودر وسع فکر هیچ آدمی نتواند آمد، که کمال الهیت، بلندتر، از آن است که دست عقل ووهم، بدو رسد؛ وعظیم تر از آنکه باحاطت ذهن وخاطر، ملوث شود. وآنچه ما میدانیم بیش از آن (این) نیست، که موجودی هست؛ که اگر با بعضی از آن موجودات، که یافته، اضافت دهیم، یا از آن سلب کنیم، پنداریم، که او را صفتی ثبوتی، حاصل است. تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا؛ و اگر کسی خواهد، که ازین مقام برتر آید؛ ببایددانست: که بیرون از آنچه دانسته است، چیزی دیگر هست؛ وهمت برین قدر، مقصور ندارد وآلتیکه اورا داده اند، تابدان چیزها دریابد، بمعرفت واحاطت کثرتی که از آن بوی عدم میآید، مشغول گرداند؛ بلکه علایق وموانع دنیاوی ازخاطروضمیر منقطع گرداند؛ وحواس وقوی را، که آلات ادراکات فانی اند، ضعیف کنند؛ و نفس اماره را، که لشکر تخیلات فاسده و توهمات کاذبه، در بیابان ضمیر میپراکند، بندریاضت برنهد؛ وبکلی روی همت، متوجه بعالم قدس، دارد؛ وقصارای امنیت، برنیل ودرك حق، مقصور، وبخشوع وخضوع و تضرع، از جواد مطلق، میخواهد: تا

احدمن الخلق ، ان يطلق عليه واحدا من اسمائه ، سبحانه.

۲۴ـختم وارشاد : هذا المدروى معرفة ذاته ، تعالى ، و صفاته ، التى هى اعظم اصل من اصول الدين ، بل هى اصل الدين ، كاف . اذلا يعرف بالعقل اكثر منه ، ولايتيسر فى علم الكلام التجاوز عنه اذ معرفه حقيقة ذاته تعالى ، المقدسه غير مقدوره للانام ، و كمال الوهيته (الهيته) ، تعالى ، اجل (اعلى) من ان من تنالهايدى العقول والاوهام ، و ربوبيته اعظم ، من ان تتلوث بالخواطر والافهام . والذى يعرف منه خاصة ليس الا انه موجود اذلو اضفناه الى بعض ماعداه ، اوسلبناعنه مانافاه ؛ حسبناان يوجد له بسببه وصف ثبوتى اوسلبى ، اويحصل له به نعت ذاتى معنوى ، تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا ! ومن اراد الارتقاء عن هذا المقام ، ينبغى له ان يتحقق ان وراءه شئى ، هو اعلى من هذا المرام ، فلايقصر همته على ماادركه ، ولايشغل عقله الذى ملكه بمعرفة الكثرة التى هى امارة العدم ، ولايقف عند زخارفها التى هى منزلة القدم ؛ بل يقطع عن نفسه العلايق البدنية ، ويزيل عن خاطره ، الموانع الدنيوية ؛ ويضعف حواسه وقواه ، التى بها يدرك الامور الفانية ، ويحبس بالرياضة ، نفسه الامارة ، التى تشير الى التخيلات الواهيه ، ويوجه همه ، بكليتها ، الى عالم القدس ، و يقصر امنيته ، على نيل محل الروح والانس ، ويسئل بالخضوع والابتهال ، من حضرة ذى الجود والافضال ، ان يفتح على قلبه ، خزائن رحمته ، وينوره بنور هدايته التى وعده بها بعد مجاهدته ، ليشاهد الاسرار الملكوتية ، والاثار الجبروتية ، و تنكشف فى باطنه ، الحقايق الغيبية ، والدقايق الفيضية ؛ الاان ذلك قباء لم يخط على قد كل ذى ، قد و نتايج لم يعلم

درخزانهٔ رحمت، بردل او بگشاید، وبنور هدایتی، که بعدازمشاهده و مجاهده وعده داده است، دیدهٔ بصیرت او، منور گرداند، تا اسرار ملکوتی، و آثار جبروتی، مشاهده کند، و حقایق غیبی و دقایق فیضی، براندرون او، کشف شود. الاآنستکه این قبا، بر بالای هر کسی، ندوختهاند؛ ومقدمات این نتیجه، بهر کس نیاموخته. ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء. جعلنا الله من الشاكرين السالكين لطريقة المستحقين بحسن توفيقه

II

[فصل دوم: عدل]

فصل: چون این فصل، در توحید، تحریر افتاد، برادری از برادران، این اقتراح کرد که باقی ابواب اصول، هم بدین منوال، مختصر بی‌اخلال، پرداخته باید گردانید واگرچه علایق و عوایق، که اسباب منعمد، دریں‌وقت، درغایت جمعیت بود، وخاطر وضمیردر نهایت پراکندگی، چارهای نبود، از بذل التماس او. پس چنانکه دست میداد فصل چندی، بفصول گذشته، برسبیل تتمه، الحاق کرده آمد؛ واقتدای نسبت اهل عدل، واقتضای سیرت ایشانرا، بر ترتیب ابواب، اختیار کرد. وازباری، یاری خواسته آمد؛ که اوست یاری‌دهندهٔ بحقیقت، وتوفیق بخشندهٔ بحق. وماذلك، على الله بعزيز. توقع است: از کسانیکه باین مختصر، نظر کنند، بدیدهٔ رضا نگرند، وازروی انصاف، تأمل کنند. واگرچیزی، نه برنهج استقامت، یابند؛ بدامن عفو، پوشیده گردانند؛ که درچنین حال، اخلال مقال، عجب نبود و چون از بحث درخالق، فارغ شدیم، اول، دراحوال خلق، وبعدازآن، در کیفیت بعث، بحث کنیم وبالله التوفیق.

۲۵ـ تقسیم: هرفعل، که‌ازفاعل صادرشود؛ خالی‌نبود از آنکه بی‌اعتبارامری دیگر، منافی‌عقل بود، یا نبود؛ اول را قبیح، و ثانی را

مقدماتها کل ذی جد ؛ بل ذلك فضل الله ، يؤتيه من يشاء ، والله ذو الفضل العظيم ، جعلنا الله وایاکم ، من السالکین لطریقه ، المستحقين لتوفيقه ، المستعدين لالهام الحقيقة بتحقيقه ، المستبصرين بتجلی هدایته وتدقيقه

II
الفصل الثاني : في العدل

۳۵ ــ **تقسيم** كل فعل ، اما ان ينفر العقل منه ، اولا ،الاول قبيح، و الثانى حسن ، والحسن اما ان ينفر العقل من تركه ، اولا ،والاول واجب و

حسن ، گویند. و آنچه حسن بود ، خالی نبود: از آنکه یا ترك آن منافی عقل بود ، یا نبود ، اول را واجب خوانند. پس از ینجهت بود ، که عقلا فعل قبیح ، و اخلال واجب را ، موجب استحقاق ذم دانند.

۳۶ـ اصل : مجبره و فلاسفه ، منکر حسن و قبح و وجوب عقلی اند ومعنی ضروری ، آن بود که چون تصور معانی و الفاظ کرده شود ، حکم جزم کرده آید. و این معنی ، در محل نزاع ، حاصل است چه هر که تصور حقیقت فعل واجب و قبیح کند . بی اعتبار امری دیگر، داند که از اخلال آن و فعل این ، عقل نفرت گیرد اما سبب قصور علو عقل ، درین احکام، عدم وقوف او بود بر حقیقت این فعلها و بدیهی بودن احکام و قضایا، موقوف بتصور معانی حدود و نسبت آن بود، و بخلاف دیگر بدیهیات باشد، که معانی والفاظ و حدود وقضایا باشد

۳۷ـ اصل : هر که قادر بود بواجبات عقلی ، و عالم بود بتفصیل قبایح ، و از آن مستغنی ، اخلال بواجب ، و فعل قبیح ، نکند واین معنی بضرورت، معلوم است. چه اخلال واجب ، و فعل قبیح ، جاهل کند یا محتاج و اینمعانی ، در واجب ، مقرر شده است که نیست. پس واجب بود ، که واجب ، اخلال واجب و ارتکاب قبیح نکند .

۳۸ـ اصل : افعالی که از بندگان ، یافته میشود ؛ موجد آن افعال ایشانند ، برسبیل اختیار چه تبع دواعی ایشان است. وفلسفی گوید که موجد ، ایشان باشند ، اما برسبیل ایجاب. و مجبره گویند ، موجد آن خداست، سبحانه ؛ چه مذهب ایشان، آنست که . لامؤثر الاالله. ابوالحسین بصری ، درینمقام ، دعوی ضروری کرده است ؛ و هر که انصاف ، بدهد؛ داند که آن دعوی (این معنی)، از حق ، دور نیست. اما اگر خواهیم ، که دلیل گوئیم، بر آنکه هر (گوئیم ؛ گوئیم اگر هیچ) فعل قبیح (که) موجود باشد ، درعالم ؛ موجد آن ، غیرخدای تعالی بود ؛ گوئیم هیچ

لذالك ، يذم العقلاء ، فاعل القبيح ، و تارك الواجب.

۳۶- اصل : انكرت المجبره و الفلاسفة ، الحسن و القبح و الوجوب العقلية . و لاهل العدل عليهاد لائل . والاولى اثباتها بالضرورة ؛ لان الاستدلال، لابدمن انتهائه اليها. و سبب الاشتباه في الحكم، اشتباه مايتوقف عليه الحكم من تصورات معاني الالفاظ ،من المحكوم عليه و المحكوم به؛ ولاينافي . لك ضروريةالحكم لان الضروري هو الذي اذا حصل تصور الطرفين ، حصل الحكم ،من غير حاجة الى واسطة لاجل الحكم، بل لاجل التصورات ومحل النزاع كذالك ، فان من تصور حقيقة الحسن و القبح ، حكم بنفرة(بنفور)العقل من ترك الاول و فعل الثاني ،من غير توقف على امر اخر

۳۷- اصل : واجب الوجود قادر ، عالم بتفاصيل القبايح و ترك الواجبات ومستغن عن فعل القبايح و ترك الواجبات ، لما تقدم من الاصول. وكل من كان كذلك يستحيل عليه فعل القبيح و ترك الواجب بالضرورة ينتج ان الواجب ، تعالى . لايفعل قبيحا و لايخل بواجب .

۳۸- اصل : الافعال التي تصدر من العبيد ، هم موجدها بالاختيار؛ لانها تحصل بسبب دواعيهم ، وعند الفلاسفه ، هم موجدها بالايجاب ، وعند المجبرة ، اوجدها الله ، تعالى ، فيهم ،اذلاموجدعندهم الاالله ،تعالى، واحتج ، ابوالحسين ، على الاول بالضرورة ، وليس ببعيد . وان استدللنا عليه ؛ قلنا : ان وجد شئ من القبايح في العالم ، فالعبيد موجد افعالهم ، والملزوم ثابت باعتراف الخصم، فكذا اللازم ؛ بيان الملازمة . انا بينا ان القبيح محال على الواجب ، فيكون فاعله غيره ؛ و اذا كان فاعل القبيح غيره، فكذا الحسن ،لانا نعلم بالضرورة: ان فاعل القبيح، هو فاعل الحسن ،

فعلی قبیح از حق تعالی صادر نشود ؛و در عالم افعال قبیح موجود است؛ پس فاعل آن غیرخدای تعالی بود. بیان مقدمه اول ، (اما اگر خواهیم بدلیل گوئیم که اگر فعل قبیح موجود باشد، در عالم ؛ موجد آن غیر خدای تعالی بود . لکن قبیح موجود است؛ پس فاعل آن غیر خدا بود ، بنا بر مقدمهٔ دوم؛ پس بندگان موجد آن افعالند، و نتواند که از خدای تعالی باشد. و جواب)بعداز اعتراف خصم ، آنست که یاد کرد آمده از استحالت صدور قبیح از واجب. و انکار مقدمهٔ دوم ، بعداز اثبات حسن وقبح، صورت نبندد. و بضرورت ، معلوم است که آنکه فاعل قبیح است ، همان فاعل حسن است. پس ظاهر شد که که تصرفات بندگان : فعل ایشانست ؛ و وجود وعدم راجع بایشان و آنچه ابوالحسن اشعری اثبات کند بنده را، کسب نام نهد ، بعداز آنکه وجود و عدم از خدای داند ، و بنده را هیچ تأثیر ننهد ، معقول نیست

۲۹ــ شبهة و جواب : مجبره گویند: اگرقدرت وارادت بنده از خدایست . و بی قدرت وارادت فعل نتوان کرد ، چون قدرت وارادت باشد، ومانعی نبود هر آینه بکند؛ پس وجود وعدم فعل، از جهت وی بود. گوئیم غایت فی الباب ، آنست که ازین شبهه ، تخیل ایجاب توان کرد ؛ اما جبر بهیچوجه لازم نیاید ودفع ایجاب، آنست که ما بمختار بیش ازین نخواسته ایم که فعلش تبع داعی بود. و نزاعی نیست در آنکه آلات خدای آفریند ؛ بعداز آنکه روشن شده است ، که فعل بنده تابع داعی اوست ؛بجهت آنکه آلات فعل او نیست ، و بی آلت فعل نتواند کرد ، اورا موجب میخوانند؛ وما مختار میخوانیم پس درین معنی ، مخالفت نبود. اما اگر گفتندی : که بنده راخدای ، آفریند ؛ و تا نیافریند ، فعل نتواند کرد ؛ و چون بیافریند ، هر آینه او را تأثیر بود ؛ پس فعل بنده ، از دست ایشانرا ، آسانتر بودی. اما عاقلان دانند که این چه سخنی باشد.

فان الذی کذب، هو الذی صدق. والذی انتبه ابوالحسن الاشعری، وسماه کسبا، و اسند وجود الفعل وعدمه الیه، تعالی، ولم یجعل للعبید شیئا من التاثیر. غیر معقول.

۳۹ ـ شبهة وجواب: قالت المجبره والفلاسفة ان کانت القدره والاراده من الله، تعالی و بعدمهما یمتنع الفعل، و معهما یجب، فالفعل من الله، والملزوم ظاهر الثبوت؛ فکذا (فکذلک اللازم) لازمه. والجواب: انه لایلزم من کون آلة الفعل من الله، تعالی بان یکون الفعل منه، غایة ما فی الباب، انه یتخیل منه الایجاب، واما الجبر فلا و دفع الایجاب بانا (بان) نقول ان کون آلة الفعل من الله، تعالی، مسلم، الا ان فعل العبد، تابع لداعیه، فیکون باختیاره؛ لانا لانرید بالاختیار، الا هذا القدر، و بعد ظهور کون فعله (الفعل) تابعا لداعیه، ان سموه ایجابا، لکون الالات من الله، کان منازعة فی التسمیة، ولا مضایقة فیها؛ ولو قالوا ان الله، تعالی، خلق العبید، ولو لم یخلقهم، لما کانت الافعال، ولما خلقهم، کانت، فیکون هو الله، تعالی، فاعلا لها، کان مثل قولهم واسهل؛ لکن لایخفی علی العاقل ما فیه من المحال.

۳۰ـ شبهه و جواب : هم ایشان گویند : کـه علم خدای ، که به بنده تعلق گرفته‌است ، امکـان آنکه از بنده خلاف آنچه کند ، واقع شود ، علم نباشد ؛ بلکه جهل ، بود. گوئیم : این شبهه نیز ایجاب بیش نتیجه ندهد . واگر متمشی‌شود ایشانرا ؛ همین بعینه درفعل ، لازم آید. اما دفع این ، آنستکه علم تبع معلوم باسد ؛ چه تا مطابق‌معلوم نبود . علم نبود پس‌اگرعلم . را درمعلوم ، تأثیری بود ؛ معلوم تبع علم بود . پس دوربود وچون نأثیرنبود ؛ ایجاب لازم نیاید.

۳۱ـ هدایة : چون معلوم‌شد : که بنده را فعل است ، پس‌فرق میان افعال خدای و بنده ، ظاهر بود. چه بر گردن آن بنده مدح و ذم ، حسن باشد ، یااورا توان گفت : چرا کردی ، فعل او بود ، و باقی فعل خدای بود.

۳۲ـ اصل : چون فعل باری ، سبحانه ، تبع داعیست ؛ و داعی ، علم اوست بمصلحت فعل یا ترك ، پس هیچ فعل خدای ، از مصلحت ، خالی نبود یعنی . هرچه کند برای غرضی کند ؛ ومصالح افعال‌او نشاید که عاید باو بود ؛ چون مستغنی ازغیرو کامل لذاته است . پس غرض او ، سبحانه ، ازآفرینش ، هم رعایت مصلحت آفریدگان بود ؛ چون‌رعایت مصلحت‌ایشان میکند؛ هرفعل، که‌متضمن فسادی‌بود،راجع با ایشانست ، ازوی صادر نشود ، چه آنگاه ، نقص غرض خود کرده بود. یعنی ، هم خواسته بود ، وهم نخواسته .

۳۳ـ تبصرة : ارادت حق ، سبحانه ، افعال خویش را بیان کرده شد که چیست، واراده او افعال بندگان را ، امربودبدان وچون امر قبیح ،متضمن فسادباشد؛ پس‌ازوی،سبحانه، صادر نشود وپیش‌ازین‌بیان کردیم . که قبیح نکند ؛ پس هیچ‌وجه ، مرید قبیح نبود ، وبهرچه‌قبیح است ، راضی نباشد.

۳۰ـ شبهة (اخری) وجواب: قالوا ایضا علمه، تعالی، یتعلق بفعل العبید، فیکون ترکه ممتنعا ؛ اذلوفرض ترکه لزم کون علمه جهلا ، و اللازم محال ، فالملزوم مثله . فاذا کان ترکه ممتنعا، کان العبد مجبورا ، قلنا : هذا ایضا یوهم الایجاب ، و اما الجبر فلا ، و یلزمهم مثله ، فی فعل الباری ، تعالی ، و کل ما اجابوا به ، فهو جوابنا . علی انا نقول : العلم لایکون علما، الااذا طابق المعلوم ، فیکون تابعا للمعلوم ؛ فلو کان مؤثرا فی المعلوم، کان المعلوم تابعا له فیدور ، واذا لم یکن موثراً، لم یلزم الایجاب .

۳۱ـ هدایة : اذا ثبت . ان للعبد فعلا ، فکل فعل یستحق العبد به مدحا او ذما ، او یحسن ان یقال له لم فعلت ، وماعداه فهو فعله ، تعالی .

۳۲ـ اصل : اذا ثبت . ان فعل الباری، تعالی تبع لداعیه ، والداعی هو العلم بمصلحة الفعل و الترك ؛ فافعاله ، تعالی ، لم تخل عن المصالح ، ای انه انما یفعل لغرض ، واذا ثبت انه کامل لذاته ، و مستغن عن الغیر ، فتلك المصالح ، لم تعد الیه ، تعالی ، بل الی عبیده . واذا ثبت ان افعاله لمصالح عبیده ، ثبت بطریق العکس ، ان کل مافیه فساد بالنسبة الیهم ، لم یصدر عنه ، تعالی .

۳۳ـ تبصره : قدبینا : حقیقة ارادته ، تعالی ، لافعال نفسه ؛ و اما ارادته لافعال عبیده . فهی امره بها ؛ و الامر بالقبیح یتضمن الفساد ، فلایامر به ؛ و قدبینا انه لایفعل القبیح ، ولایرضی به ؛ لان الرضابه قبیح ، کفعله .

۳۴ـ تفسیر : آنچه خدایرا ، سبحانه ، خالق خیر و شر گویند ؛ به شر ، درین موضع ، فعلی خواهند که ملایم طبایع نبرد ، اگرچه مشتمل بود بر مصلحتی از مصالح

۳۵ـ تبصره : تکلیف ، فرمودن خدای بود ، بنده را بفعلی که مشتمل برمصلحت او باشد ؛ و نهی کردن از آنچه مشتمل بر مفسدت او باشد ؛ اگرچه مشقتی ، در آن فعل و ترك بدو رسد و اینمعنی ، موافق غرض آفرینش است ، پس قبیح نبود. و چون غرض از تکلیف ، قیام نمودن بنده بود بدان ، تکلیف مالایطاق ، قبیح بود، چه آنرا غرض صحیح نباشد

۳۶ـ اصل : اگرچه خدای ، سبحانه ، داند که بنده بتکلیف ، قیام ننماید ، تافعل حسن ، ازوی ، صادر نشود ، صادر نا شدن آن فعل ، قبیح بود ؛ چه نافض غرض وی بود. پس صدور آن فعل ازوی واجب بود . و متکلمان ، چنان فعل را ، لطف ، خوانند پس لطف واجب بود .

[۲]

[فصل دوم نبوت و امامت]

۳۷ـ اصل : و چون خلق را بیافرید ، و غرض مصلحت ایشان بود ، تنبیه ایشان ، بمصلحت و مفسدتی ، که عقول ایشان بادراك آن مستقل نبود ، لطف ، باشد. ودیگر ، چون از جهت کثرت حواس و قوی ، و اختلاف دواعی ، در اثنای ملاقات ایشان ، وقوع شر و فساد ، ممکنست ، تنبیه ایشان ، بر کیفیت معاشرت ، و راستی معاملت ، و انتظام امور معاش که آنرا ، شریعت ، خوانند ، هم لطف بود. و از آنجا که ذات پاك او ، سبحانه ، قابل اشارهٔ حسی نیست ؛ تنبیه خلق ، جز بواسطهٔ مخلوق دیگر نتواند بود. پس فرستادن رسولان ، واجب شد .

۳۸ـ اصل : و امتناع وقوع قبایح ، و اخلال واجبات ، از یشان ،

۳۴ـ تفسير : ماورد . انه ، تعالى ، خالق الخير والشر، اراد بالشر مالايلايم الطبايع وان كان مشتملا على مصلحة .

۳۵ـ تبصرة : تكليف البارى ، تعالى ، هوامر عبيده بمافيه مصلحتهم و نهيهم عمافيه مفسدتهم ، و ذلك لاينافى الحكمة ، وان كان فيه مشقة ، فلايكون قبيحا . والغرض من التكليف ، امتثال العبد بماكلف به ، فلايكون تكليف مالايطاق حسنا.

۳۶ـ اصل : اذاعلم البارى ، تعالى . ان العبيدلايمتثلون التكليف ، الابفعل حسن ، يفعله بهم ، وجب صدوره عنه ، لئلاينقض غرضه و مثل ذلك يسمى ، لطفاً ، فيكون اللطف واجبا

III

الفصل الثالث : فى النبوة و الامامة

۳۷ـ اصل . اذاكان الغرض، من خلق العبيد ، مصلحتهم فتنبيههم على مصالحهم و مفاسدهم ، ممالايستقل عقولهم بادراكه ، لطف واجب وايضا اذا امكن ، بسبب كثرة حواسهم و آلاتهم و اختلاف دواعيهم وارادتهم ، وقوع الشر والفساد ، فى اثناء ملاقاتهم ومعاملاتهم با فتنبيههم على كيفية معاشرتهم ، وحسن معاملتهم وانتظام امور معاشهم ، التى تسمى شريعة ، لطف واجب . ولماكان البارى ، تعالى ، غيرقابل للاشارة الحسية ، فتنبيههم بغير واسطة مخلوق مثلهم ، غيرممكن . فبعثة الرسل واجب .

۳۸ـ اصل : امتناع وقوع القبايح ، والاخلال بالواجبات عن الرسل ،

بر وجهی که افعال ایشان، از دائره اختیار(ی)بیرون نبرد ، لطف بود . تا عقول، از یشان، متنفر نشود ، ودر تصدیق، وانقیاد ، ایمن باشند . واین معنی را ، عصمت ، خوانند . پس عصمت انبیا ، واجب بود .

۳۹ ـ مقدمه : وهر که از آن‌درگاه، مبعوث شود ، تاامر خوارق عادات ، خـالی از معارضات ، مقرون بتحدی ، موافق دعوی ، بـا او ، مقارن نباشد ؛ خلق را ، طریق ، نبود بتصدیق او. وآن امررا ، معجزه خوانند پس ظهورمعجزهٔ انبیا واجب بود .

۴۰ ـ اصل: محمد ، رسول خداست . چه دعوی نبوت کـرد ، و معجزه بردست‌او ظاهرشد. امادعوت او بتواترمعلوم‌است واظهرمعجزات اوقرآنست ، که درمیان خلق موجودست چه با غلبهٔ مشرکان، ووفور دواعی ایشان بر ایراد معارضه ، ازآن عاجزشدند ، وتا این غایت ، هیچ آفریده را، مجال تلفیق کلمانی، مرکب‌ازحروف واصوات، برآن‌منوال نبوده است. پس نبوت اومعلوم باشد .

۴۱ـ هدایة : چون محمد، صلی‌الله‌علیه وآله ، پیغمبرست، واجب بود که معصوم بود ، پس هرچه معلوم شود ، که ازآن خبر داده است ، وازجملهٔ ممکنات باشد، حق، وقبول‌آن واجب ، وشریعت اورا که‌ناسخ شرایع است ، وتابقای خلق ، دردار دنیا باقی‌خواهد بود ، انقیادنمودن، واجب . واگر نقل، معلوم گردد ، که معارض عقل افتد ،و محتاج تأویل بود ؛ ازانکار احتراز باید کرد ، و در حکم آن توقف نمود ، تا سرش معلوم شود .

۴۲ـ اصل : چون امکان‌شروفساد درمیان‌مردم ، وارتکاب‌معاصی قایم است؛ هرگاه که‌آدمیانرا رئیس‌قاهربود ، که حق ظاهرمیگرداند، وازباطل زجر میکند ، و شریعتی که خدای فرستاده بود انفاذ میکند ؛ تا ازوقوع فتنه وظهورفسادآن، (واجراکردن فساد) ایمن‌باشند . واین

علی وجه لایخرجون عن حد الاختیار، لئلا (کیلا) تنفر عقول الخلق عنهم، و یثقون بما جاءوا به، لطف، فیکون واجبا، و یسمی هذا اللطف، عصمة. فالرسل معصومون.

۳۹ـ مقدمة : کل مبعوث من حضرته، تعالی، الی قوم، لو لم یتاید بامر خارق للعادة، خال عن المعارضة، مقرون بالتحدی، موافق لدعواه؛ لم یکن لهم طریق الی تصدیقه. و یسمی ذلك، معجزة. فظهور الرسل واجب.

۴۰ـ اصل : محمد رسول الله، صلی الله علیه و اله، و سلم، لانه ادعی النبوة، و اظهر المعجزه. اما الدعوی، فمعلومة بالتواتر، و اما المعجزه، فکثیرة و اظهرها القران، لانه، صلی الله علیه و اله، تحدی به العرب، و عجزوا عن معارضته، مع توفر دواعیهم، و فرط فصاحتهم، و الی الان لم یقدر احد من الفصحاء، علی ترکیب کلمات علی منواله، فیکون محمد، ص، نبیا حقا.

۴۱ـ هدایة : اذا کان محمد، ص، نبیا، وجب ان یکون معصوما فکل ما جاء به مما لایعارض العقل، یجب تصدیقه، و ان نقل عنه شئی مما عارضه، لم یجز انکاره، بل یتوقف فیه الی ان یظهر سره. و شریعته التی هی ناسخة الشرایع، باقیة ببقاء الدنیا، یجب الانقیاد لها، و الامتثال لاحکامه

۴۲ـ اصل : لما امکن وقوع الشر و الفساد و ارتکاب المعاصی، بین الخلق؛ وجب فی الحکمة، وجود رئیس، قاهر، آمر بالمعروف، ناه عن المنکر، مبین لما یخفی علی الامة من غوامض الشرع، منفذ لاحکامه؛ لیکونوا الی الصلاح اقرب، و من الفساد ابعد، و یأمنوا من وقوع الفتن

معنی را، امامت گویند . پس امامت لطف باشد.

۴۳ ـ اصل : وچون علت حاجت ، امکان وقوع قبایح ، یا اخلال واجباتست ؛ و آن علت، در غیرمعصوم، موجودست، پس واجب بود، که امام غیرمعصوم نبود؛ والاغرض حکیم، حاصل نباشد. پس امام نیز معصوم بود .

۴۴ـ اصل : و چون عصمت ، مودی نیست بالجملهٔ خلق بصلاح ؛ کثرت ائمه ، مقتضی امکان فتنه بود ، از جهت امکان اختلاف دواعی ایشان، ووقوع خلاف، بسبب آن ؛ووحدت امام، رفع(دفع)آن امکان کند، پس امام درهمهٔ اقطار، یکی باشد

۴۵ـ هدایة : وچون طریقی نیست ، مردمانرا ، بمعرفت وجود عصمت، درشخصی از اشخاص الناس، واجب بود که علام الغیوب، تنبیه دهد؛ والافائده حاصل نیاید پس منصوص بود، از قبل خدای ، تعالی، باظهار معجزه ، یا اخبار کسی که صدقش معلوم بود .

۴۶ـ مقدمة : معلوم شد: که زمانه از صادق القول، خالی نیست ، پس درهرعصر، که اهل آن برامری ممکن،ازممکنات عقلی، اتفاق کنند آن اتفاق حق باشد ومطابق متفق علیه؛ پس اجماع امت، حق بود .

۴۷ـ اصل: (اختلاف است)درامامت.و(اتفاق در)عدم دعوی عصمت در غیرائمهٔ اثناعشر، معلومست؛(و اتفاق همه بربطلان محال ،) (وباوجود عصمت ائمه،وعدم ثبوت آن در غیر ائمه اثنی عشر ، باتفاق خصم، امامت بایشان لازم، ومتابعت ایشان واجب برکافهٔ اهل عالم) (پس وجوب امامت ائمهٔ اثناعشر،ظاهرشد،)وعصمت ایشان لازم ؛ پس متابعت ایشان، برکافهٔ اهل عالم (اسلام) واجب بود .

۴۸ـ فائدة : سبب حرمان خلق از امام ، وعلت غیبت او ، چون معلوم است: که ازجهت خدای ، سبحانه ، نباشد ، واز جهت امام نبود ؛

(والفساد؛لان‌وجوده‌لطف) فکان‌وجوده لطفاً وقدثبت‌ان‌اللطف‌واجب علیه، تعالی، وهذا اللطف، یسمی امامة، فیکون الامامة واجبة.

۴۳ــ اصل : ولماکان علةالحاجةالی الامام، عدم عصمةالخلق؛ وجب ان یکون‌الامام معصوما؛ والالم یحصل غرض‌الحکیم.

۴۴ــ اصل : لماکانت عصمة الامام، غیرمؤدیة الی الجاءالخلق‌الی الصلاح؛ امکن وقوع‌الفتنه والفساد، بسبب کثرةالائمة، فیکون‌الامام واحدافی سایرالاقطار، ویستعین بنوابه فیها

۴۵ــ هدایة : لماکانت العصمة، امر اخفیالایطلع علیه‌الاعلام الغیوب، لم‌یکن للخلق، طریق الی معرفة المعصوم، فیجب ان یکون منصوصاًعلیه، من قبل‌الله، تعالی، اومن‌قبل‌نبی، اومن‌قبل‌امام قبله.

۴۶ــ مقدمة : لماثبت‌ان العصرلم یخل من معصوم، فکل‌امراتفق علیه‌الامة فی‌عصر، ممالایخالف العقل؛ کان حقا، فاجماع الامة حق

۴۷ــ اصل : لماثبت وجوب عصمة الامام، ولم یثبت‌العصمة، فی غیرالائمة الاثنی عشر، باتفاق الخصم، فثبت امامة الاثنی عشر،لعصمتهم، فتجب متابعتهم، علی‌کل احد (وهم علی‌بن ابی‌طالب ص‌ثم‌الحسن ع ثم‌الحسین ع وعلی ع وجعفر ع وموسی ع وعلی ع ومحمد ع وعلی ع والحسن ع ومحمد ع صاحب‌الزمان، عجل‌الله‌فرجه ــ نسخهٔ‌ش ۲۸۲/۳).

۴۸ــ فائدة : سبب حرمان الخلق، عن امام الزمان، لیس‌من‌الله، تعالی، لانه لایخالف مقتضی حکمته ولامن الامام لعصمته، فیکون

پس لابد، ازجهت رعیت باشد. وتا علت آن زایل نشود ؛ ظاهر نگردد ، چه بعد از اراحت علت، و کشف حقیقت ، حجت خدایرا، باشد برخلق ، نه خلق را بروی. واستبعاد از درازی عمر حضرت مهدی ، علیه‌السلم ، نمودن ؛ چون امکانش معلوم است، وازغیراومتفق ، جهل محض بود.

۴۹ـ تبصرة : پیغمبروامام ، عالمتر ازامت و رعیت باشند ؛ چون محتـاج الیه‌اند درتعلیم امت ، و شجاع تر ، چون منصوصند در تادیب (منصوب‌اندازدر تمریك) مفسدان؛ و بخدای، تعالی، نزدیکتر ، چون معصومند و تفضیل پیغمبری، که صاحب سری ملك است، ومقربی درگاه، برامامت، (که) ریاست خلق‌است ، همچون تفضیل امامتست ، بررعیتی .

IV

[فصل چهارم : معاد]

۵۰ـ القول في المعاد : باری ، سبحانه ، چون خلق رابیافرید ، وبعلم وقدرت و ارادت و ادراکات و قوی مختلف ، مخصوص گردانید ؛ وزمام اختیار، بدست ایشان داد ، و ایشانرا تکلیفهای شاق ، فرمود ، و چندین الطاف خفی وجلی، بتقدیم رسانید ؛ وغرض ازینجمله ، مصلحت ایشان بود ، هرآینه نوعی کمال باشد ، که ایشانرا جز بکسب ، حاصل نتواندآمد ، والا خود، بدان کمال‌آفریدی. وچون‌دنیا را ، دارتکلیف، گردانیده است، پس موضع کسب،دنیاست؛ تا این اندك عمر، درتحصیل آنچه برای آن آفریده‌اند ، صرف کنند، و آن کمـال مقصود ، که اهل استحقاق ، ثواب،خوانند، کسب کنند، آنگاه ، بعد ازتحویل، ازآن‌تمتع گیرند. وآن سرای را ، سرای‌آخرت خوانند .

۵۱ـ مقدمة : آنچه آدمی برو اشاره میکند ، در آن حـال که میگوید «من» خالی‌نبود : ازآنکه جوهربود یا عرض اگرعرض‌بود، باید که درمحل باشد ، و آن محل بدو موصوف بود . ومعلوم است که

من رعيته و مالم يزل سبب الغيبة ؛ لم يظهر و الحجة ، بعد ازاحة العلل و كشف الحقيقة ، لله تعالى على الخلق والاستبعاد فى طول عمره بعد ثبوت امكانه ، و وقوعه فى غيره ، جهل محض .

٤٩ـ تبصرة : لما كان الانبياء و الائمة ع ، يحتاج اليهم الامة ، للتعليم والتاديب ، وجب ان يكونوا اعلم واشجع . و لما كانوا معصومين وجب ان يكونوا اقرب الى الله ، تعالى ، ولما كان الامام ، من رعية النبى ، وجب ان يكون النبى ، نسبته فى الفضل الى الامام، كنسبة الامام الى الرعية.

IV

الفصل الرابع : فى المعاد

٥٠ ـ اصل ان الله ،تعالى ، خلق الانسان ، واعطاه العلم و القدرة والارادة والادراك والقوى المختلفة، وجعل زمام الاختيار بيده ، و كلفه بتكاليف شاقة، و خصه بالالطاف الخفية و الجلية ، لغرض عايد اليه وليس ذلك الانوع كمال ، لايحصل الابالكسب ، اذلو كان امكن ، بلاواسطة ، لخلقهم عليه ابتداء . ولما كانت الدنيا ، هى دار التكليف فهى دار الكسب ، يعمر الانسان فيها مدة يمكن تحصيل كماله فيها، ثم يحول الى دار الجزاء ، وتسمى دار الاخرة

٥١ـ مقدمة : الذى يشير اليه الانسان ، حال قوله « انا » لو كان عرضا؛لاحتاج الى محل يتصف به ؛ لكن لايتصف بالانسان شئى بالضرورة؛ بل يتصف هو باوصاف غيره ؛ فيكون جوهرا ولو كان هو البدن ، اوشئى

هیچ چیز بآدمی موصوف نیست؛ بلکه بغیر خویش موصوفست پس جوهر بود واین جوارح را که بدواضافت میکنند، آلات او باشد، در افعالی که میکنند. وچون آدمی چیزها میداند ومی یابد، پس آن جوهر، مدرك وعالم بود وما درین مقام، اورا «روح» نام نهادیم.

۵۳ـ مقدمة : حشر اجساد، بمعنی آنکه : اجزای تنهای مردگانرا جمع گردانند، وتألیف دهند، مثل تألیف اول، وروحی که بار اول مدبر او بود، راجع گردانند؛ ممکنست. چه باری، سبحانه، قادرست بر جملگی مقدورات، و عالمست بجملگی ممکنات، وجسم، لذاته، قابل تألیف و ترکیب است، پس قادر، بدین ترتیب وترکیب، که یاد کرده شد.

۵۴ـ اصل : جملگی انبیاء چون بحشر اجساد، اخبار کرده اند، وایشان معصومند، وحشر موافق مصلحت کلست، پس حشر اجساد حق بود. و بهشت و دوزخ محسوس چنانکه وعده فرموده اند، واجب بود، تا مکلفان، استیفای حق خویش کنند، از ثواب وعقاب، وهمچنین عذاب گور، ونامه بدست دادن، وانطاق جوارح، وغیر آن، آنچه خبرداده اند، حق باشد. چه آن جمله از ممکنات است، ومخبر صادق خبر داده.

۵۴ـ هدایة : اعادهٔ معدوم، محالست؛ چه لازم آید که عدم در میان یك وجود، متخلل شده باشد، پس وجود، دو وجود بوده باشد. وچون حشر حق است، پس اجزاء اصلی ابدان مکلفان، وارواح ایشان، هرگز معدوم نشود، بلکه تألیف اجزاء بدن، ومزاج آن، در بدن افتد. وآنچه فرموده. ازمعنی آنکه همه فانی شوند، یعنی: مستهلك ومستغرق گردند.

۵۵ـ شبهة : فلاسفه گویند: حشر اجساد، محالست، ازبهر آنکه هرجسد، که مزاجی باعتدال نزدیك، یابد؛ هر آینه، عقل فعال، نفسی، بروی

من جوارحه ، لم يتصف بالعلم ؛ لكنه يتصف به بالضرورة ، فيكون جوهرا عالما ، والبدن وساير جوارحه الاته في اعماله ، و نحن نسميه‌ههنا الروح .

٥٢ـ مقدمة : جمع اجـزاء بدن الميت ، و تاليفها مثل ماكان ، و اعادة روحه‌المدبرة‌اليه ، يسمى حشرالاجساد و هوممكن ، والله ، تعالى ، قادر على كل‌الممكنات ، وعالم‌بها،والجسم‌قابل للتاليف ، فيكون قادرا عليه .

٥٣ـ اصل :الانبياء باسرهم اخبروابحشرالاجساد ، و هوموافق للمصلحة‌الكلية ، فيكون حقا ؛ لعصمتهم . والجنة والدار المحسوستان ، كماوعدوا بهما ، حق ايضا ؛ ليستوفى المكلفون ، حقوقهم ، من‌الثواب والعقاب و كذلك عقاب‌القبر، والصراط ، والكتب ، وانطاق‌الجوارح و غيرها ، مما اخبروابه من‌احوال الاخرة ، حق ؛ لامكانها ، و اخبار الصادق بها .

٥٤ـ هداية : اعادة‌المعدوم‌محال . والالزم‌تخلل‌العدم ، في‌وجود واحد ؛ فيكون‌الواحد اثنين وهومحال. ولماكان حشرالاجسادحقا؛وجب ان لايعدم‌اجزاء ابدان‌المكلفين ، وارواحهم؛ بل‌يتبدل‌بالتاليف‌والمزاج. والفناء المشاراليه كناية عنه

٥٥ـ شبهة : قالت الفلاسفة حشرالاجساد محال ؛ لان كل جسد اعتدل مزاجه ، و استعد ، استحق فيضان النفس ، من‌العقل الفعال .

فایض گرداند. پس اگر جسدی‌را مزاج دیگر دهد؛ یك نفس، عقل بروی فایض گرداند، ویکی خود داشت، پس یك جسد را، دو نفس بود و ما را، بعدازآنکه اثبات‌قادری مختار کردیم، و بآن ابطال اصول فاسدهٔ ایشان ظاهر گردانید، بجوات آن هذیانات احتیاجی نیست.

۵٦ـ اصل : ثواب وعقاب، چنانکه فرموده‌اند، مخلد باشد. پس هر که مستحق بهشت بود، علی‌الاطلاق، جاوید در بهشت بود، وهر که مستحق دوزخ بود، علی‌الاطلاق، جاوید دردوزخ بود، وهر که‌مستحق هیچکدام نبود، چون کودکان ومستضعفان وديوانگان، هم اهل بهشت باشد. چه از کرم مطلق، تعذیب ایشان نسزد وبماند کسی که‌استحقاق ثواب وعقاب بهم حاصل کند، ثواب‌دادن واجب است مطلقاً. چه‌غرض آفرینش خود ثوابست، و نیز جون وعده داده است، خلف وعده قبیح بود اما عقاب کردن کسی را واجب بود، که اخبار کرده باشد، از عقاب کردن او بیقین، نه بتهدید مطلق، تا خلاف قول نکرده باشد. و عفو حسن است، ووعده داده است پس عفو جماعتی که بیقین، از عقاب ایشان خبر نکرده باشد، قبیح بود. بلکه بعضی‌ازآن واجب باشد، ایفای وعده را پس‌هر که اورا عفودریابد، هم اهل بهشت بود وهر که ازآن محروم ماند، یا استحقاق ثواب وعقاب او یکدیگررا محبط گرداند، یا هم ثواب وهم عقاب بدهند، واین‌نیزازدونوع خالی نبود، یا نخست‌ثواب دهند پس عقاب کند یا برعکس. واینست حصرمذاهب دریمقام.

۵۷ـ حل شك : مذهب‌اول‌مذهب‌وعیدیانست.ایشان،عفو درغیرصغایرروا ندارند،ودر کبایرخلاف کرده‌اند اصحاب‌ابوعلی گویند: استحقاقی که زیاده بود، دیگراستحقاق را، نیست گرداند،واو باقی‌ماند. و این مذهب احباط است. و اصحاب ابوهاشم گویند: مثل بمثل متحابط شود، حکم فاضل رابود،واین‌موازنه است وهردو باطل‌است. چه مبنی

فلو اتصف اجزاء بدن الميت ، بالمزاج ، لاستحق نفسا من العقل. فان اعيد اليه نفسه الاولى ، على قولكم ، فيلزم اجتماع نفسين على بدن واحد ؛ وهو محال ونحن لما اثبتنا الفاعل المختار ، و ابطلنا قواعدهم ، لم نحتج الى جواب هذه الهذيانات .

٥٦ـ اصل : الثواب و العقاب الموعودان ، دائمان ، و كل من استحق الثواب بالاطلاق ، خلد في الجنة و كل من استحق العقاب بالاطلاق خلد في النار ، و كل من لا يستحقهما ، كالصبيان والمجانين والمستضعفين لم يحسن من الكريم المطلق ، تعذيبهم ، فيد خلون الجنة ايضا . واما من جمع بين الاستحقاقين ، فان كان متوعدا عليه توعدا مطلقا لا بعينه ؛ امكن بالامكان العام ، ان يعفو الله ، تعالى ، عنه بفضله و كرمه لانه وعده بهمع حسنه ؛ وخلف الوعد قبيح وايضا الغرض من خلقه اثابته ؛ فمعاقبته نقض غرضه ، وان لم ينله عفوه ، او كان متوعدا عليه بالتعيين ، فاما ان يحبط احد الاستحقاقين بالاخر ، اولا ، و الثاني اما ان يثاب ثم يعاقب ، او بالعكس.

٥٧ـ حل شك : المذهب الاول ، وهو اسقاط احد الاستحقاقين بالاخر ، هو مذهب الوعيدية ، وهم لا يجوزون العفو الا في الصغائر . فمذهب ابي علي ان الاستحقاق الزايد يحبط الناقص ، ويبقى هو بكماله (بحاله) وهو الاحباط . ومذهب ابي هاشم انه لا يبقى من الزايد ، بعد التأثير ، الا الفاضل عن حد (قدر) الناقص ، والباقي يسقط بالناقص ، وهو المراد بالموازنة ، ويكون الحكم

است، بر تأثیر و تأثر استحقاق، و آن معقول نیست. چه استحقاق امری اضافیست، و اضافات در اعیان موجود نباشد؛ و الا بتسلسل انجامد؛ و هر چه موجود نبود، تأثیر و تأثر او معقول نبود؛ و اگر موجود باشد، با یك زمان، در یك محل، هردو موجود توانند بود، یا نه، اگر توانند بود، ضد نباشند؛ و این خلاف مذهب ایشان است، و یکی از ایشان نیز اولیتر نبود، بتأثیر، تا احباط کند. و چون یکی دیگری را محبط ساخت محبط محال بود که بمعدوم محبط شود؛ تا موازنه بود، و اگر جمع نتواند آمد، تأثیر ایشان، در یکدیگر معقول نبود، و برمانقض نتوانند کرد با ضد او، چه ما ایشان را در یکدیگر تأثیر ندانیم، پس احباط و موازنه باطل بود؛ (و مذهب دوم، که ثواب یابد پس عقاب، متروکست باجماع) پس مذهب حق مذهب سیم است: که این جماعت را عقاب منقطع بود، و بعد از آن ثوابی مخلد؛ چه لایق عدل خود همین است؛ پس آنچه عبارت کرده‌اند از ترازوی حساب مبالغه است در راستی حساب و جزا.

٥٨ ـ هدایة : شفاعت محمد، صلی الله علیه و آله، حق است باجماع؛ و بهری (بعضی) از اهل کبائر ادریابد چه هر که عفو، در (از) کبیره جایز دارد؛ شفاعت پیغمبر ما هم جایز دارد؛ و هر که از آن امتناع (منع) کند، از این هم امتناع کند. و مذهب دوم باطل باشد؛ پس مذهب اول حق بود

٥٩ ـ فائدة : ایمان عبارتست از: تصدیق آنچه واجب بود تصدیق آن، از دین پیغمبر، صلی الله علیه و اله. و این تفصیل باصل لغت نزدیکتر از آن است که وعیدیان گویند. پس اهل کبائر، چون تصدیق کرده باشند، مؤمن باشند؛ و معلوم است: که هر که بچنین (بر چنین) تصدیق میرود، و از اعمال نیك و بد خالی مستحق ثواب جاوید بود (نبود)، پس ثواب جاوید عوض ایمانست.

٦٠ ـ تبصرة : و حوش را، چنانچه (چنانکه) بقیامت وعده داده است، حشر کنند، و عوض آلام و مشقات بدیشان رسانند، چنانکه لایق کرم باشد و

للفاضل ، استحقاق ثواب كان او استحقاق عقاب . والمذهبان باطلان ؛ لابتنائهما على تأثير الاستحقاق وتأثره؛ وذلك غيرمعقول . لان الاستحقاق، امر اضافي:والاضافات لاتوجد(لاوجودلها)في الخارج،والالزم التسلسل،ومالا يوجدلايعقل تأثيره وتأثره وان قلنا بوجوده،قلنا امان يوجدالاستحقاقان معا، اولا؛والاول يقتضي ان لايكونا ضدين ،وذلك ينافي مذهبهم وايضالايكون احدهما اولى بالتأثير في الاحباط من الاخر، واذا احبطا احدهما بالاخر في الموازنة،فكيف يحبط الآخر به.اذ تأثير المعدوم في الموجود غيرمعقول والثاني لايعقل تأثيراحدهمافي الاخر،والايرد(لايرد)علينا الاضداد،فانالم نحكم بتأثر كل واحد منهما بالاخر واماالمذهب الثاني ، وهوان يثاب ثم يعاقب ؛ فمتروك بالاجماع ، فلم يبق الاالثالث، وهوان يعاقب عقابا منقطعا، ثم يخلد في الجنة ، وهوالحق المناسب للعدل وماعبرعنه بالميزان ،فهو كناية عن العدل في الجزاء .

٥٨ـ هداية :شفاعة محمد ، ص ، لاهل الكبائر ، ثابتة ، لان من جوزالعفولهم ، جوز الشفاعة ، ومن لم يجوزلم يجوز ، ولمابطل المذهب الثاني ، ثبت الاول.

٥٩ـ هداية : الايمان تصديق مايجب تصديقه، من دين محمد، ص وهذا التفسير، هواقرب الى موضعه(موضوعه)اللغوى ،من تفسيرالوعيدية. واهل الكبائر مصدقون ، فهم مؤمنون ، يستحقون الثواب الدائم ، لانه عوض الايمان .

٦٠ـ تبصرة : الوحوش تحشر، كماوعد ، للانتصاف ، وايصال اعواض الالام اليها ، كمايليق بعدله ، وكذلك المكلفون وغيرالمكلفين

همچنین مکلفان و غیر مکلفانرا ، عوض آلام و مشقات برسانند ، (مشاق بدیشان رسانند) و حساب جمله براسمی بکنند انه القادر اللطیف .

٦١ ــ ختم و نصیحة : چون از آنچه داده بودیم؛ فارغ شدیم ،وقت آمد که سخن قطع کنیم پس بدین (براین) نصیحت ، ختم کردیم. که هر که بدیدهٔ بصیرت، چندین حکمت، در آفرینش خویش مشاهده کند، باید که آنچه غرض آفریننده بوده باشد، از آفریدن ، ضایع نگذارد (نگرداند) ، تا بدبخت دو جهان نشود (بتفریط جهد) ایزد . سبحانه، (حق تعالی) کافهٔ اهل رحمت را، توفیق ، رفیق (زیادت) گرداناد؛ و الطاف در زیاده داراد؛ انه خیر موفق و معین. والحمدلله رب العالمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین. (باتمام رسید رسالهٔ افضل المتقدمین و المتاخرین، خواجه نصیرالدین طوسی علیه الرحمة . . شهر ذی الحجة الحرام سنهٔ یکهزار و .. ــ نام نویسنده که همان طهماسب قلی نویسندهٔ شماره های دیگر اینجنگ ش ۱۱۱۹/۸ دانشگاه در ۱۰۵۰ میباشد و تاریخ نوشتن که همان ۱۰۵۰ باید باشد روی بریدگی کاغذ رفته است) ــ (انه خیر موفق و معین، والصلوة علی محمد و آله اجمعین ــ نسخهٔ چاپی) ــ (محمد و آله الاطهرین الاکرمین و سلم تسلیما ــ نسخهٔ ملک)

يوصل اليهم اعواض الامهم ومشاقهم ، وبحساب الجميع محاسبة حقه .

٦١ـ ختم و نصيحة : حيث وفينا ما وعدناه ، فلنقطع على نصيحة. وهى ان من نظر بعين عقله فى خلقته و شاهد هذه الحكم فى بنيته ؛ يجب عليه ان يعرف غرض الخالق فى حلمه بفضله ، ولا يضيعه بتفريطه وجهله؛ والا شقى وخسر خسرانا مبينا . و فقنا الله واياكم لسعادة الدار الاخرة ، بمحمد و اله الطاهرين والحمد لله رب العالمين [بمحمد وعترته (الطاهرة) الطاهرين؛ آمين؛ رب العالمين؛ يا ارحم الراحمين]

انتشارات دانشگاه تهران

۱ - وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲ - A Strain Theory of Matter	« « محمود حسابی
۳ - آراء فلاسفه در بارهٔ عادت	ترجمهٔ « برزو سپهری
۴ - کالبدشناسی هنری	تألیف « نعمت الله کیهانی
۵ - تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
۶ - بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷ - بهداشت و بازرسی خوراکیها	« « سرهنگ شمس
۸ - حماسه سرائی در ایران	« « ذبیح‌الله صفا
۹ - مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	« « محمد معین
۱۰- نقشه برداری جلد دوم	« مهندس حسن شمسی
۱۱- گیاه شناسی	« حسین گل گلاب
۱۲- اساس‌الاقتباس خواجه نصیر طوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول	تألیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
۱۴- روش تجزیه	« « علی‌اکبر پریمن
۱۵- تاریخ افضل - بدایع الازمان فی وقایع کرمان	فراهم آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
۱۶- حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷- فقه و تجارت	« زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۸- راهنمای دانشگاه	—
۱۹- مقررات دانشگاه	—
۲۰- درختان جنگلی ایران	« مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱- راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
۲۲- راهنمای دانشگاه بفرانسه	—
۲۳- Les Espaces Normaux	تألیف دکتر هشترودی
۲۴- موسیقی دورهٔ ساسانی	« مهدی برکشلی
۲۵- حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
۲۶- زیست شناسی (۲) بحث در نظریهٔ لامارک	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲۷- هندسه تحلیلی	« « علینقی وحدتی
۲۸- اصول گداز و استخراج فلزات جلد اول	تألیف دکتر نکاهت حایری
۲۹- اصول گداز و استخراج فلزات « دوم	« « «
۳۰- اصول گداز و استخراج فلزات « سوم	« « «
۳۱- ریاضیات در شیمی	« « هوشفر
۳۲- جنگل شناسی جلد اول	« مرحوم مهندس کریم ساعی
۳۳- اصول آموزش و پرورش	نگارش دکتر محمد باقر هوشیار
۳۴- فیزیولژی گیاهی جلد اول	« « اسمعیل زاهدی

۳۵- جبر و آنالیز	نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی
۳۶- گزارش سفر هند	» » غلامحسین صدیقی
۳۷- تحقیق انتقادی در عروض فارسی	» » پرویز ناتل خانلری
۳۸- تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین	» » مهدی بهرامی
۳۹ واژه نامه طبری	» » صادق کیا
۴۰- تاریخ صنایع اروپا درقرون وسطی	» عیسی بهنام
۴۱- تاریخ اسلام	» دکتر فیاض
۴۲- جانورشناسی عمومی	» » فاطمی
۴۳- Les Connexions Normales	» » هشترودی
۴۴- کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان‌شناسی	» دکتر امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی- دکتر نیك‌نفس - دکتر نائینی
۴۵- روان‌شناسی کودك	نگارش دکتر مهدی جلالی
۴۶- اصول شیمی پزشکی	» » آ. وارتانی
۴۷- ترجمه وشرح تبصرهٔ علامه جلداول	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۴۸- اکوستیك «صوت» (۱) ارتعاشات - سرعت	» دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی
۴۹- انگل شناسی	» » ناصر انصاری
۵۰- نظریه توابع متغیر مختلط	» » افضلی‌پور
۵۱- هندسه ترسیمی و هندسه رقومی	» احمد بیرشك
۵۲- درس‌اللغة والادب (۱)	» دکتر محمدی
۵۳- جانور شناسی سیستماتیك	» » آزرم
۵۴- پزشکی عملی	» » نجم‌آبادی
۵۵- روش تهیه موادآلی	» » صفوی گلپایگانی
۵۶- مامائی	» » آهی
۵۷- فیزیولژی گیاهی جلد	» » زاهدی
۵۸- فلسفه آموزش و پرو	» دکتر فتح‌الله امیرهوشمند
۵۹- شیمی تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
۶۰- شیمی‌عمومی	» مهندس سعیدی
۶۱- امیل	ترجمهٔ مرحوم غلامحسین زیرک‌زاده
۶۲- اصول علم‌اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
۶۳- مقاومت مصالح	» مهندس گوهریان
۶۴- کشت گیاه حشره کش پیرتر	» مهندس میردامادی
۶۵- آسیب شناسی	» دکتر آرمین
۶۶- مکانیك فیزیك	» » کمال جناب
۶۷- کالبدشناسی توصیفی (۲) - مفصل شناسی	تألیف دکتر امیراعلم- دکتر حکیم- دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی- دکتر نیك نفس
۶۸- درمانشناسی جلد اول	تألیف دکتر عطائی
۶۹- درمانشناسی » دوم	» » »
۷۰- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۷۱- شیمی آنالیتیك	» دکتر کاگیك
۷۲- اقتصادجلداول	» » علی‌اصغر پورهمایون

۷۳ـ دیوان سیدحسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی
۷۴ـ راهنمای دانشگاه	—
۷۵ـ اقتصاد اجتماعی	تألیف دکتر شیدفر
۷۶ـ تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم	« « حسن ستوده تهرانی
۷۷ـ زیبا شناسی	« علینقی وزیری
۷۸ـ تئوری سنتیك گازها	« دکتر روشن
۷۹ـ کارآموزی داروسازی	« « جنیدی
۸۰ـ قوانین دامپزشکی	« « میمندی‌نژاد
۸۱ـ جنگل‌شناسی جلد دوم	« مرحوم مهندس ساعی
۸۲ـ استقلال آمریکا	« دکتر مجیر شیبانی
۸۳ـ کنجکاویهای علمی و ادبی	—
۸۴ـ ادوار فقه	« محمود شهابی
۸۵ـ دینامیك گازها	« دکتر غفاری
۸۶ـ آئین دادرسی دراسلام	« محمد سنگلجی
۸۷ـ ادبیات فرانسه	« دکتر سپهبدی
۸۸ـ از سربن تا یونسکو ـ دو ماه در پاریس	« « علی‌اکبر سیاسی
۸۹ـ حقوق تطبیقی	« « حسن افشار
۹۰ـ میکروب‌شناسی جلد اول	تألیف دکتر سهراب ـ دکتر میردامادی
۹۱ـ میزراه جلد اول	« « حسین گلاوی
۹۲ـ « « دوم	« « « «
۹۳ـ کالبد شکافی (تشریح عملی دست‌وپا)	« « نعمت‌الله کیهانی
۹۴ـ ترجمه وشرح تبصره علامه جلد دوم	« زین‌العابدین ذوالمجدین
۹۵ـ کالبد شناسی توصیفی (۳) ـ عضله شناسی	« دکتر امیراعلم ـ دکتر حکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم‌آبادی ـ دکتر نیك‌نفس
۹۶ـ « « (۴) ـ رگ شناسی	« « « «
۹۷ـ بیماریهای گوش وحلق و بینی جلداول	تألیف دکتر جمشید اعلم
۹۸ـ هندسهٔ تحلیلی	« « کامکار پارسی
۹۹ـ جبر و آنالیز	« « « «
۱۰۰ـ تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹ـ۱۶۶۰)	« « بیانی
۱۰۱ـ کالبدشناسی توصیفی ـ استخوان‌شناسی اسب	« « میر بابائی
۱۰۲ـ تاریخ عقاید سیاسی	« « محسن عزیزی
۱۰۳ـ آزمایش وتصفیه آبها	نگارش دکتر محمد جواد جنیدی
۱۰۴ـ هشت مقاله تاریخی وادبی	« نصرالله فلسفی
۱۰۵ـ فیه مافیه	« بدیع‌الزمان فروزانفر
۱۰۶ـ جغرافیای اقتصادی جلد اول	« دکتر محسن عزیزی
۱۰۷ـ الکتریسیته وموارد استعمال آن	« مهندس عبدالله ریاضی
۱۰۸ـ مبادلات انرژی درگیاه	« دکتر اسمعیل زاهدی
۱۰۹ـ تلخیص البیان عن مجازات القرآن	« سید محمد باقر سبزواری
۱۱۰ـ دو رساله ـ وضع الفاظ و قاعده لاضرر	« محمود شهابی
۱۱۱ـ شیمی آلی جلداول تئوری واصول کلی	« دکتر عابدی
۱۱۲ـ شیمی آلی «ارگانیك» جلداول	« « شیخ

۱۱۳– حکمت‌الهی عام و خاص	نگارش مهدی‌قمشهٔ
۱۱۴– امراض حلق و بینی و حنجره	» دکتر علیم مروستی
۱۱۵– آنالیز ریاضی	» » منوچهر وصال
۱۱۶– هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
۱۱۷– شکسته بندی جلد دوم	» » امیر کیا
۱۱۸– باغبانی (۱) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
۱۱۹– اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
۱۲۰– فیزیک پزشکی	» دکتر فرهاد
۱۲۱– آکوستیک «صوت» (۲) مشخصات صوت - لوله - تار	» » اسمعیل بیگی
۱۲۲– جراحی فوری اطفال	» » مرعشی
۱۲۳– فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
۱۲۴– چشم‌پزشکی جلد اول	» دکتر ضرابی
۱۲۵– شیمی فیزیک	» » بازرگان
۱۲۶– بیماریهای گیاه	» » نبیری
۱۲۷– بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
۱۲۸– اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۲۹– تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
۱۳۰– کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج‌بخش
۱۳۱– امراض واگیر دام	» » رستگار
۱۳۲– درس اللغة والادب (۲)	» » محمدی
۱۳۳– واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
۱۳۴– تک‌یاخته‌شناسی	» » عزیز رفیعی
۱۳۵– حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
۱۳۶– عضله و زیبائی پلاستیک	» » کیهانی
۱۳۷– طیف جذبی و اشعه ایکس	» » فاضل زندی
۱۳۸– مصنفات افضل الدین کاشانی	» » مینوی و یحیی مهدوی
۱۳۹– روان‌شناسی (از لحاظ تربیت)	» » علی‌اکبر سیاسی
۱۴۰– ترمودینامیک (۱)	» مهندس بازرگان
۱۴۱– بهداشت روستائی	نگارش دکتر زوین
۱۴۲– زمین شناسی	» » یدالله سحابی
۱۴۳– مکانیک عمومی	» » مجتبی ریاضی
۱۴۴– فیزیولوژی جلد اول	» » کاتوزیان
۱۴۵– کالبدشناسی و فیزیولوژی	» » نصرالله نیک‌نفس
۱۴۶– تاریخ تمدن ساسانی جلد اول	» سعید نفیسی
۱۴۷– کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول سلسله اعصاب محیطی	» دکتر امیر اعلم–دکتر حکیم دکتر کیهانی–دکتر نجم‌آبادی–دکتر نیک‌نفس
۱۴۸– کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم سلسله اعصاب مرکزی	» » » »
۱۴۹– کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه	» » » »
۱۵۰– هندسه عالی (گروه و هندسه)	تألیف دکتر اسدالله آل‌بویه
۱۵۱– اندام‌شناسی گیاهان	» » پارسا

۱۵۲- چشم پزشکی (۲)	نگارش دکتر ضرابی
۱۵۳- بهداشت شهری	« « اعتمادیان
۱۵۴- انشاء انگلیسی	« بازارگادی
۱۵۵- شیمی آلی (ارگانیك) (۲)	« دکتر شیخ
۱۵۶- آسیب شناسی (گانگلیونت استلر)	« « آرمین
۱۵۷- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی	« « ذبیح‌الله صفا
۱۵۸- تفسیر خواجه عبدالله انصاری	بتصحیح علی‌اصغر حکمت
۱۵۹- حشره‌شناسی	تألیف جلال افشار
۱۶۰- نشانه‌شناسی (علم‌العلامات) جلد اول	« دکتر محمدحسین میمندی‌نژاد
۱۶۱- نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب	« « صادق صبا
۱۶۲- آسیب‌شناسی عملی	« « حسین رحمتیان
۱۶۳- احتمالات و آمار	« « مهدوی اردبیلی
۱۶۴- الکتریسته صنعتی	« « محمد مظفری زنگنه
۱۶۵- آئین دادرسی کیفری	« « محمدعلی هدایتی
۱۶۶- اقتصاد سال اول (چاپ‌دوم اصلاح‌شده)	« « علی‌اصغر پورهمایون
۱۶۷- فیزیك (تابش)	« « روشن
۱۶۸- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلددوم)	« علینقی منزوی
۱۶۹- « « « « « (جلدسوم-قسمت‌اول)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱۷۰- رساله بود و نمود	« محمود شهابی
۱۷۱- زندگانی شاه‌عباس اول	« نصرالله فلسفی
۱۷۲- تاریخ بیهقی (جلدسوم)	بتصحیح سعید نفیسی
۱۷۳- فهرست نشریات ابوعلی‌سینا بزبان فرانسه	« « «
۱۷۴- تاریخ مصر (جلداول)	تألیف احمد بهمنش
۱۷۵- آسیب‌شناسی آزردگی سیستم رتیکولو آندوتلیال	« دکتر آرمین
۱۷۶- نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانتیك	« مرحوم زیرك‌زاده
۱۷۷- فیزیولژی (طب عمومی)	نگارش دکتر مصباح
۱۷۸- خطوط لبه‌های جذبی (اشعه ایکس)	« « زندی
۱۷۹- تاریخ مصر (جلددوم)	« احمد بهمنش
۱۸۰- سیر فرهنگ در ایران و مغرب‌زمین	« دکتر صدیق‌اعلم
۱۸۱- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلدسوم-قسمت‌دوم)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱۸۲- اصول فن کتابداری	« دکتر محسن صبا
۱۸۳- رادیو الکتریسته	« « رحیمی
۱۸۴- پیوره	« « محمود سیاسی
۱۸۵- چهار رساله	« محمد سنگلجی
۱۸۶- آسیب‌شناسی (جلددوم)	« دکتر آرمین
۱۸۷- یادداشتهای مرحوم قزوینی	فراهم‌آورده آقای ایرج افشار
۱۸۸- استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلددوم)	تألیف دکتر میربابائی
۱۸۹- جغرافیای عمومی (جلداول)	« « مستوفی
۱۹۰- بیماریهای واگیر (جلداول)	« « غلامعلی بینش‌ور
۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول)	« مهندس خلیلی

۱۹۲– **حساب جامع وفاضل**	نگارش دکتر مجتهدی
۱۹۳– **ترجمهٔ مبدء ومعاد**	ترجمه آقای محمود شهابی
۱۹۴– **تاریخ ادبیات روسی**	تألیف « سعید نفیسی
۱۹۵– **تاریخ تمدن ایران ساسانی** (جلددوم)	« « « «
۱۹۶– **درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون**	« دکتر پرفسور شمس
۱۹۷– **شیمی وفیزیک** (جلداول)	« « توسلی
۱۹۸– **فیزیولوژی عمومی**	« « شیبانی
۱۹۹– **داروسازی جالینوسی**	« « مقدم
۲۰۰– **علم العلامات** نشانه‌شناسی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۰۱– **استخوان شناسی** (جلد اول)	« « نعمت‌اله کیهانی
۲۰۲– **پیوره** (جلد دوم)	« « محمود سیاسی
۲۰۳– **علم النفس ابن‌سینا** وتطبیق آن با روانشناسی جدید	« « علی‌اکبر سیاسی
۲۰۴– **قواعدفقه**	« آقای محمود شهابی
۲۰۵– **تاریخ سیاسی ودیپلوماسی ایران**	« دکتر علی‌اکبر بینا
۲۰۶– **فهرست مصنفات ابن سینا**	« « مهدوی
۲۰۷– **مخارج الحروف**	تصحیح وترجمهٔ دکتر پرویز ناتل‌خانلری
۲۰۸– **عیون الحکمه**	ازابن‌سینا – چاپ عکسی
۲۰۹– **شیمی بیولوژی**	تألیف دکتر مافی
۲۱۰– **میکرب‌شناسی** (جلد دوم)	« آقایان دکتر سهراب– دکتر میردامادی
۲۱۱– **حشرات زیان‌آور ایران**	« مهندس عباس دواچی
۲۱۲– **هواشناسی**	« دکتر محمد منجمی
۲۱۳– **حقوق مدنی**	« « سیدحسن امامی
۲۱۴– **ماخذ قصص وتمثیلات مثنوی**	نگارش آقای فروزانفر
۲۱۵– **مکانیک استدلالی**	« پرفسور فاطمی
۲۱۶– **ترمودینامیک** (جلد دوم)	« مهندس بازرگان
۲۱۷– **گروه بندی وانتقال خون**	« دکتر یحیی پویا
۲۱۸– **فیزیک ، ترمودینامیک**(جلداول)	« « روشن
۲۱۹– **روان پزشکی** (جلدسوم)	« « میرسپاسی
۲۲۰– **بیماریهای درونی** (جلداول)	« « میمندی‌نژاد
۲۲۱– **حالات‌عصبانی** یا نورز	ترجمه « چهرازی
۲۲۲– **کالبدشناسی توصیفی (۷)** (دستگاه گوارش)	تألیف دکتر امیراعلم – دکتر حکیم – دکتر کیهانی–دکتر نجم‌آبادی– دکتر نیک‌نفس
۲۲۳– **علم الاجتماع**	تألیف دکتر مهدوی
۲۲۴– **الهیات**	« فاضل تونی
۲۲۵– **هیدرولیک عمومی**	« مهندس ریاضی
۲۲۶– **شیمی عمومی معدنی فلزات**(جلداول)	تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی
۲۲۷– **آسیب‌شناسی** آزردکیهای سورنال « غده فوق کلیوی »	« « آرمین
۲۲۸– **اصول الصرف**	« علی‌اکبر شهابی
۲۲۹– **سازمان فرهنگی ایران**	تألیف دکتر علی کنی

۲۳۰- فیزیك، ترمودینامیك (جلد دوم)	نگارش دکتر روشن
۲۳۱- راهنمای دانشگاه	—
۲۳۲- مجموعهٔ اصطلاحات علمی	—
۲۳۳- بهداشت غذائی (بهداشت نسل)	نگارش دکتر فضل‌الله صدیق
۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران	» دکتر تقی بهرامی
۲۳۵- ترجمه‌النهایه با تصحیح ومقدمه (۱)	» آقای سیدمحمد سبزواری
۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲)	» دکتر مهدوی اردبیلی
۲۳۷- اصول تشریح چوب	» مهندس رضا حجازی
۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلداول)	» دکتر رحمتیان دکتر شمسا
۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی	» » بهمنش
۲۴۰- شیمی تجزیه	» » شیروانی
۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا	» » ضیاءالدین اسمعیل بیگی
۲۴۲- پانزده گفتار	» آقای مجتبی مینوی
۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)	» دکتر یحیی پویا
۲۴۴- اقتصاد کشاورزی	» » احمد مومن
۲۴۵- علم‌العلامات (جلدسوم)	» » میمندی نژاد
۲۴۶- بتن آرمه (۲)	» آقای مهندس خلیلی
۲۴۷- هندسهٔ دیفرانسیل	» دکتر بهفروز
۲۴۸- فیزیولژی گل ورده بندی تك لپه ایها	» » زاهدی
۲۴۹- تاریخ زندیه	» » هادی هدایتی
۲۵۰- ترجمه‌النهایه با تصحیح ومقدمه (۲)	» آقای سبزواری
۲۵۱- حقوق مدنی (۲)	نگارش دکتر امامی
۲۵۲- دفتر دانش وادب (جزء دوم)	—
۲۵۳- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب ، ت ، ث ، ج)	» ایرج افشار
۲۵۴- تفوق و برتری اسپانیا	» دکتر خانبابا بیانی
۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)	» » احمد پارسا
۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸) دستگاه ادرار وتناسل - پردهٔ صفاق	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیك نفس
۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی	نگارش دکتر علینقی وحدتی
۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل‌شناسی مقایسه‌ای)	» » میربابائی
۲۵۹- اصول ساختمان ومحاسبه ماشینهای برق	» مهندس احمد رضوی
۲۶۰- بیماریهای خون ولنف (بررسی بالینی وآسیب شناسی)	» دکتر رحمتیان
۲۶۱- سرطان‌شناسی (جلد اول)	» » آرمین
۲۶۲- شکسته بندی (جلد سوم)	» » امیرکیا
۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلددوم)	» » بینش‌ور
۲۶۴- انگل‌شناسی (بندپائیان)	» » عزیز رفیعی
۲۶۵- بیماریهای درونی (جلددوم)	» » میمندی‌نژاد
۲۶۶- دامپروری عمومی (جلداول)	» » بهرامی
۲۶۷- فیزیولوژی (جلددوم)	» » علی کاتوزیان
۲۶۸- شعر فارسی (درعهدشاهرخ)	» » یارشاطر

٢٦٩- فن انگشت‌نگاری (جلداول و دوم)	نگارش ناصرقلی رادسر
٢٧٠- منطق التلویحات	« دکتر فیاض
٢٧١- حقوق جنائی	« « عبدالحسین علی‌آبادی
٢٧٢- سمیولوژی اعصاب	« « چهرازی
٢٧٣- کالبد شناسی توصیفی (٩) (دستگاه تولید صوت وتنفس)	تألیف دکتر امیر اعلم - دکترحکیم-دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس
٢٧٤- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی	نگارش دکتر محسن صبا
٢٧٥- گزارش کنفرانس اتمی ژنو	« « جناب- دکتر بازرگان
٢٧٦- امکان آلوده کردن آبهای مشروب	نگارش دکترحسین سهراب - دکتر میمندی نژاد
٢٧٧- مدخل منطق صورت	نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
٢٧٨- ویروسها	« « فرج‌الله شفا
٢٧٩- تالفیت‌ها (آلکها)	« « عزت‌الله خبیری
٢٨٠- گیاه‌شناسی سیستماتیك	« « محمد درویش
٢٨١- تیره‌شناسی (جلددوم)	« « پارسا
٢٨٢- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی	« مدرس رضوی
٢٨٣- احادیث مثنوی	« آقای فروزانفر
٢٨٤- قواعد النحو	« قاسم تویسرکانی
٢٨٥- آزمایشهای فیزیك	« دکترمحمدباقر محمودیان
٢٨٦- پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی	« « محمودنجم‌آبادی
٢٨٧- بیماریهای خون (جلدسوم)	« « یحیی پویا
٢٨٨- جنین شناسی (رویان‌شناسی) جلد اول	« « احمد شفائی
٢٨٩- مکانیك فیزیك (اندازه‌گیری‌مکانیك نقطه مادی‌وفرضیه نسبی) (چاپ‌دوم)	« « کمال‌الدین جناب
٢٩٠- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه)	« « محمدتقی قوامیان
٢٩١- اکوستیك (صوت) چاپ دوم	« « ضیاءالدین اسماعیل بیگی
٢٩٢- چهار مقاله	بتصحیح « محمد معین
٢٩٣- داریوش یکم (پادشاه پارسها)	نگارش « منشی‌زاده
٢٩٤- کالبدشکافی تشریح‌عملی سروگردن-سلسلهٔ اعصاب‌مرکزی	« « نعمت‌الله کیهانی
٢٩٥ - درس‌اللغة والادب (١) چاپ‌دوم	« « محمد محمدی
٢٩٦- سه گفتار خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش پژوه
Sur les espaces de Riement - ٢٩٧	نگارش دکتر هشترودی